

معرفت شناسی

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين و الصلاة علي محمد و آله الطاهرين.

رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم می فرمایند:

من أعطاه الله القرآن فرأى أن أحداً أعطى شيئاً أفضل مما أعطى فقد صغر عظيمًا وعظم صغيراً.^۱

قال الله تعالى:

وقال الرسول يا رب إن قومي اتخذوا هذا القرآن مهجوراً.

وقال امير المؤمنين عليه السلام: من التمس الهدى في غيره أضله الله وهو حبل الله المتين وهو الذكر الحكيم وهو الصراط المستقيم.^۲

... گفتم: یادش به خیر آن زمان‌هایی که نه به دبیرستان و دانشگاه راه یافته بودم و نه اینترنتی در کار، و نه از دهکده جهانی و عصر طلایی! خبری و نه از اطلاعات و ارتباطات نامی بود و نشانی، دستم را به دست پدرم می دادم و می رفتم به محافل دعا و عبادت، و همراه او سری به سجده می ساییدم و شب با خیال راحت سرم را به بالش می گذاشتم و صبح هم شاداب و سر حال دنبال کار خودم بودم! اما واویلا از امروز من، همکلاسی ام جوری شبهه می کند و الحاد می ورزد، و سایت و وبلاگ و پالتاک اینترنتی جوری دیگر.

حرفم را قطع کرد و گفت: ضعف و ناتوانی و خود باختگی‌ات را تبریک می گویم! من اگر چه وجود اینترنت و الحاد ورزی و شبهه پراکنی را بنفسه خوب نمی دانم، ولی از مقابله با آنها هم هراسی ندارم و ان شاء الله از آن بیدهایی نیستم که با این بادهای بلرزم، بلکه با اتکاء به درس‌هایی که به طور کاملاً عقلی و برهانی در مدرسه با عظمت قرآن و اهل بیت (علیهم السلام) آموخته‌ام، هر روز که در دریای شبهات و الحادهای مخالفان دین بیشتر غوطه‌ور می شوم پوچ بودن ادعاهای آنان برایم آشکارتر می شود و به عظمت مقام علمی و معنوی پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) و خاندانش بیشتر پی می برم.

گفتم: خوش بود گر محک تجربه آید به میان! تو را به آن خدایی که قبولش داری این ادعاها را کنار بگذار. من آن قدر صبح و شب از این حرفها شنیده‌ام که واقعاً خسته شده‌ام. اگر حرف حسابی داری همان را بگو. یک راه آسان، همگانی، یقینی و کوتاه برای خداشناسی بیان کن.

گفت: فرض کن من و تو و چند نفر دیگر پزشک و مهندس ساختمان و استاد دانشگاه و ساحر و کاهن و جادوگر و شعبده‌باز و تاجر و کاسب و فروشنده بازاری و کشاورز و زنها و کودکان و مردان دیگر کاروانی را راه بیندازیم تا به مسافرتی زمینی یا فضایی برویم. پس از آن که مدتی راه پیمودیم راه را گم کنیم و سپس به

۱. بحار الأنوار، ۱۳/۸۹ از معانی الاخبار.

۲ بحار الأنوار، ۲۵/۸۹ از نهج البلاغه.

شهری وارد شویم که آنجا نیز ساکنانی همانند ما دارد و در بین آنان کسی وجود دارد که کتابی برای راهنمایی گمشدگان در دست دارد و مدعی است شخص دیگری که هرگز خود او را ندیده است و فقط صدای او را می شنود این کتاب راهنما را به او دیکته نموده و به او علم و قدرتی سرشار و غیر قابل مقایسه با سایر مردمان و فراتر از همه دانشمندان و فلاسفه و... داده و فرمان داده است که به راهنمایی و دستگیری گمشدگان و نادانان بشتابد و از همگان بخواهد که اهل عدالت و انصاف و راستی باشند و به یکدیگر ظلم و ستم نکنند و گرنه به شدت تنبیه و مجازات خواهند شد و ما هم وقتی که او را امتحان می کنیم که علم و دانایی و توانایی او نسبت به تمامی امور و چیزهای آن شهر بلکه سایر شهرها و کرات و کهکشان های دیگر قابل مقایسه با احدی نیست.

اینک آیا عقل ما به ما اجازه می دهد که به فکر و نظر و رأی خود یا دیگر مردمی که همراه ما می آیند یا در آن جامعه زندگی می کنند عمل کنیم؟! و خود را از هدایت گری های او محروم نماییم و بلکه در معرض عذاب ها احتمالی که به ما که به ما خبر می دهد قرار دهیم؟

یا اینکه خودمان را به نادانی و بی خبری زده کاری به آن شخص و کتاب او نداشته باشیم و به راه هایی برویم که هر لحظه امکان نابودی و هلاکت ما در آن بوده و به چیزهایی دست بزنیم که هر آن خطر انفجار و از میان رفتن خود و افراد جامعه مان در آن می باشد؟!

گفتم: تو جوری صحبت می کنی که گویا کسانی که از انبیاء پیروی کرده اند هیچ مشکلی نداشته اند و همه کارهایشان رو براه بوده و هیچگونه مواجهه ای با انفجار و هلاکت و خطر و نابودی نداشته اند! آخرت که نسیه است ولی در مورد امور دنیوی خود خداپرستان هم ادعاهای تو را قبول ندارند و می گویند که انبیاء برای اصلاح امور دنیای ما نیامده اند، پس تو این حرف ها را از پیش خودت می زنی و حتی خود خداپرستان هم حرف های تو را قبول ندارند!

گفت: این ادعا که انبیاء برای اصلاح امور دنیای ما نیامده اند اصلاً اساسی ندارد بلکه آنان برای راهنمایی ما در همه امور چه دنیوی و چه اخروی آمده اند و هرگز چنین نبوده است که کسی برای یک امر دنیوی مثل امور پزشکی یا ساختمانی یا بهداشتی یا غذایی یا اقتصادی یا... به ایشان مراجعه کرده باشد و آنها گفته باشند این مسائل به ما ربطی ندارد! بروید خودتان کارهای دنیایان را اصلاح کنید و فقط در امور اخروی به ما مراجعه نمایید!

البته یک مسأله هست و آن اینکه اهمیت مسائل اخروی و زندگی ابدی بسیار با بیش تر از مسائل دنیوی است و مردم نیز نسبت به آنها غفلت بیشتری دارند لذا مسائل اخروی در بیان انبیاء بیشتر مورد تأکید و تکرار قرار می گیرد و از همه بدتر اینکه وقتی کسی مانند امیرالمومنین (علیه السلام) به مردم می گوید:

سلونی قبل ان تفقدونی فانا بطرق السماء اعلم من طرق الارض.

این مردم بیچاره به جای اینکه فرصت را غنیمت بشمارند و سؤالات اساسی و کلیدی مطرح نمایند می گویند:

در سر و روی من چند عدد موجود دارد!!

و از همین جا می توانی اندازه فهم و شعور مردم و حد و حدود گرفتاری انبیاء و پیامبران الهی را بفهمی و البته اگر الآن هم به لجام بازی ها و هوس بازی ها و الحادات مردم زمان خودمان در کتاب ها و رسانه ها و اینترنت و غیره سری بزنی می فهمی که با این همه ادعایی که داریم و خودمان را با شعور و فرهنگ می شماریم دست کمی از آن مردم جاهل و مغرور نداریم و اگر هم در گوشه و کنار افرادی با انصاف و حق جو پیدا شوند باز هم مانند

پیامبران و امامان معصوم پیوسته پایمال هواها و هوس‌ها و مشکل آفرینی‌های ما افراد نادان و مغرور خواهند بود تا آن زمانی که زمینه ظهور آخرین مصلح الهی فراهم شود و او حق و عدالت همه جانبه را در پهنه گیتی بگستراند که:

العاقبه للمتقين

گفتم: این هم از همان وعده‌هاست!! و دل خوش کنک!

گفت: این دیگر مشکل من و تو و ماست نه مشکل خدا و پیامبرانی که می‌خواهند ما به اختیار و شرافتمندی خودمان آدم باشیم نه با زور و فشار و کتک البته تا زمانی که فرصت امتحان تمام شود و شرایط دیگری جایگزین آن گردد. و به هر حال اگر این وعده‌ها فقط دل خوش کنک باشد ضرری برای خداپرستان ندارد ولی اگر راست باشد که خوشا به حال خداپرستان و وای به حال دیگران!

گفتم: ما نقد را به نسیه نمی‌دهیم.

گفت: بیچاره! از نسیه بدتر نقدی است که خوشی‌هاش تمام شود و حسرتش بماند و از نقد بهتر نسیه‌ای است که اگر باشد ابدی و ندامت‌ناشدنی است و لذتش وصف‌نشدنی و اگر هم نباشد ضرری برای اهل تقوی و شرافت و کمال نخواهد داشت.

آخر کدام نادانی پیدا می‌شود که برای به دست آوردن یک ریال نقد دستش را در سوراخی کند که احتمال می‌دهد لانه اژدها باشد یا کلیدی را دست بزند که احتمال انفجار بمب هسته‌ای می‌دهد؟! بلکه در نظر عاقلان نقد دنیا از یک ریال هم بی‌ارزش‌تر است و خطرات احتمالی آخرت از خطر نیش اژدها و بمب هسته‌ای بس عظیم‌تر!

علاوه بر اینکه در تمام دنیا همه کارگران، کشاورزان، تاجران، سیاست‌مداران، معلمان و ... از نقد عمر و مال و سرمایه خود مایه می‌گذارند تا به نسیه حقوق آخر ماه و یا سود و فایده آخر کار برسند، به هیچ یک از این‌ها اشکال نمی‌کنی فقط کار به خدا و آخرت که میرسد و از همه مهم‌تر و با ارزش‌تر است اشکال می‌کنی؟

گفتم: آخر این‌ها نسیه دنیا است و در همین دنیا نقد میشود.

گفت: اولاً نسیه، نسیه است دیگر چه فرقی میکند. ثانیاً حالا آمدیم و همانها هم در دنیا نقد نشد آن وقت چه خاکی بر سرت می‌کنی؟ نکند و عده‌های اهل دنیا که غالباً اهل هوا و هوسند از وعده‌های انبیا که سراسر زندگیشان پاکی و صفا و صمیمیت است محکم‌تر و صادقانه‌تر است؟!

در این جا استاد معرفت‌شناسی دانشگاه که چند لحظه قبل از راه رسید نشسته به حرفهای ما گوش می‌داد و البته من چندان خوش نداشتم الحادها و حرفهای دلم را که تا حالا به راحتی بیرون می‌ریختم پیش او بیان کنم ولی دل به دریا زده و حرف‌هایم را ادامه می‌دادم که او هم وارد بحث شده و گفت:

بسیاری از اهل نظر و عرفا و دانشمندان و عقلای علم بر اساس ادله عقلی فراوان وجود خداوند را اثبات کرده‌اند اینک آیا تو به چه دلیلی و با چه جرأتی به همه آن‌ها مخالفت می‌کنی.

گفتم: اولاً خودت میدانی که آن‌ها مطالب خود را طاقچه بالا قرار می‌دهند و همیشه ادعا می‌کنند که حرف‌های آن‌ها را فقط خودشان و امثال خودشان می‌فهمند نه همه! اینک چگونه ممکن است که شناخت خداوند و ایمان به او بر همگان لازم باشد ولی ادله خداشناسی به گونه‌ای باشد که فقط همین آقایان و مریدانشان آن را

درک کنند؟ پس تکلیف بقیه مردم که اکثریت قریب به همه آنان را تشکیل می‌دهد باید چه خاکی بر سرشان کنند؟

ثانیاً: من خودم سالها در عقاید و نوشته‌ها و مطالب ایشان غور و بررسی و مطالعه نموده‌ام، بزرگان ایشان با یکدیگر در مسائل گوناگون از اصل اثبات خدا بگیر تا آخر اختلاف دارند و یکی دیگری را بر باطل می‌شمارد الا اهل عرفان و تصوف که تحفه آورده‌اند و می‌گویند ما همه مذاهب و گروهها را قبول داریم! یعنی هم آن‌هایی که می‌گویند خدا هست درست می‌گویند و هم آن‌هایی که می‌گویند خدا نیست!!

ای کاش اول خدا شناسی بسیار آسان و همه کس فهم بود و نیز افرادی وجود داشتند که ما در راستی و درستی و صداقت و علم و دانایی ایشان تردید نمی‌داشتیم، یعنی می‌توانستند به عموم مردم اثبات کنند که آن‌ها واقعاً افرادی استثنایی‌اند، و آن‌گاه ما با خیال راحت و اطمینان خاطر حرفهای ایشان و استدلال‌تشان را می‌پذیرفتیم. و البته آن وقت بود که ما حق داشتیم از همه مردم بخواهیم که خداشناس باشند.

گفت: انگار آرزوهای بسیار دور و درازی داری و خیال می‌کنی که چنین افرادی وجود ندارند؟! پس این همه پیامبران که آمده‌اند و معجزاتی آورده‌اند که در سطح فهم همه مردم بوده است چه کاره‌اند؟! انصافاً اگر هم خیلی از مسائل خداشناسی و معاد و ... در وهله اول قابل شک و تردید باشد اما صدق و راستی و عدالت انبیا قابل شک تردید نیست و خداوند هم بیشتر از این از ما چیزی نخواسته است، لذا اهل ایمان و دینداران باید اول از اثبات انبیا و لزوم پیروی ایشان - به دلیل معجزاتی که از ایشان سر میزند و برتری علم و قدرت آنان بر همگان را اثبات میکند - شروع کنند.

گفتم: آخر شماها می‌گویید مسائل دو قسم است یکی مسائل عقلی مانند اثبات وجود خدا و عدل و معاد و نبوت و دیگری مسائل تعبدی و عملی مانند نحوه عبادت و نماز خواندن و ... بعد می‌گویید ما در قسم اول باید خودمان فکر و استدلال کنیم و به نتیجه برسیم! یعنی اول خودمان وجود خدا را اثبات کنیم و بتوانیم جواب همه منکران خدا را با همان استدلالات عجیب و غریبشان و با همان راه دور و دراز بحث‌هایشان بدهیم، پس از آن تازه بیاییم نزد آقایان انبیاء و بگوییم آقا شما هم حرفی برای گفتن، آن هم در محدوده مسائل تعبدی و احکام عبادات و امثال آن‌ها دارید یا نه؟! یعنی کارهای سخت و غیر قابل حل را که نوابغ را به خاک انداخته و ضد و نقیض کشانده خودمان حل کنیم، بعد برای سلام و تعارف و گرفتن احکام تعبدی خدمت پیامبران برسیم.

لحقی تأمل کرد، سپس گفت:

چه بگویم؟! آخر من هم با شما موافقم و نمی‌دانم چرا آقایان این حرفها را می‌زنند. آخر روشن است که پیامبران حتی در مسائل عقلی و استدلالی هم از هر نابه‌ای بهتر و از خود ما هم برای خودمان زیباتر و کوتاه‌تر استدلال می‌کنند مگر نه این است که استاد انسان هر چه بالاتر باشد بهتر است و در این مورد هیچ فرقی بین استاد ریاضیات و علوم عقلی با استاد تاریخ و جغرافی و علوم تعبدی و غیر عقلی نیست.

علاوه بر اینکه ما تا به حال هرگز ندیده‌ایم که پیامبران به مردم بگویند: ما با شما کاری نداریم! بروید اول خدا را اثبات کنید بعد بیایید تا ما برایتان احکام بگوییم! بلکه تاریخ انبیاء به روشنی شهادت می‌دهد که ایشان نه بهترین بلکه تنها معلم معارف صحیح عقلی و برهانی از اثبات وجود خداوند گرفته تا سایر مسائل بوده‌اند و دیگران اوها و خیالات هیچ و پوچ و ضد نقیض خود را مطالب عقلی و برهانی نام کرده‌اند.

گفتم: در بعضی کتاب‌ها و نوشته‌ها خوانده‌ام که اگر قرار باشد ما برای اثبات وجود خدا و بعضی مسائل مربوط به آن به پیامبران مراجعه کنیم دور لازم می‌آید. این دور یعنی چه؟

گفت: منظور ایشان این است که ما تا هنگامی که وجود خداوند را اثبات نکرده باشیم نمی‌توانیم کسی را به عنوان فرستاده پیامبر و فرستاده او قبول کنیم بلکه اول باید وجود خداوند را اثبات نماییم تا در مرحله بعد بتوانیم کسی را به عنوان فرستاده او بپذیریم. اگر قرار باشد اثبات پیامبری شخصی وابسته به اثبات خدا باشد و اثبات خدا هم وابسته به اثبات پیامبری آن شخص اثبات هر دو باطل و غیر ممکن می‌شود و امور باطلی را که این گونه می‌باشد «دور» می‌گویند.

...

گفتم: دوست دارم بدون تعارفات پر ددرس، به صورت کاملاً روان و ساده و حتی در سطح فهم کودکان مطلب خداپرستی را برایم توضیح دهی. گو، او هم کاملاً باورش شد و بدون هیچ ملاحظه و تعارفی گفت:

مکاتب بشری در مقابله با مکتب وحی

آیا با وجود کسانی که علم و قدرت ایشان از سایر افراد بشر متمایز بوده، و به وسیله معجزاتی که دارند این امر را برای همگان اثبات می‌کنند باز هم جایز است که دیگران به ارائه مکتب و مرام پردازند یا خیر؟

این مقاله بیان می‌دارد که انبیا و سفرای الهی، فراتر از فکر و اندیشه پر از خطای بشری، بهترین امور را به ارمغان آورده‌اند، و با وجود ایشان رجوع به دیگران ترجیح مرجوح بوده، و خلاف مقتضای عقل و برهان است.

نیز در این مقاله به شبهاتی مانند لزوم دور، یا یکسان بودن رجوع به انبیا و سایر مردم در امور عقلی، پاسخ خواهیم گفت.

معارف آسمانی به زمین فرود می‌آید، اما اندیشه‌های زمینی هرگز به آسمان بالا نمی‌رود و بندی که بشر از این راه بر پای سعادت و نیکبختی خویش بسته است او را جز در پرتگاه ضلالت و هلاکت رها نمی‌کند.

به راستی، چرا بشر در مقابل مکتب اهل عصمت علیهم السلام بر مبنای تفکر و اندیشه‌ی خود به ارائه‌ی فرهنگ و نظریه می‌پردازد؟ بحث و سخن درباره‌ی درستی یا نادرستی اندیشه‌ها و نظریات بشری در تطبیق با آموزش‌های مکتب وحی و برهان جای خود دارد؛ ولی در قدمی پیش‌تر باید پرسید که آیا اصولاً بشر با وجود مکتب وحی، حق نظریه‌پردازی و مکتب‌سازی دارد یا نه؟

از آنجا که برخی از اندیشوران ما با وجود معارف و تعالیم آسمانی مکتب اهل بیت علیهم السلام شیفته‌ی اندیشه‌های خاکیان شده و به چپ و راست می‌روند، در این گفتار اشاره‌ای می‌کنیم به بطلان ارائه‌ی نظریات و فرهنگ‌های گوناگون در مقابل معلمان علوم الهی و خسارت‌های جبران‌ناپذیری که از راه بنیان نهادن این اساس نادرست، گردن‌گیر جامعه‌ی انسانی شده است.

بدون تردید، سعادت جوامع انسانی در گرو دو امر است:

الف) اعتقاد به وجوب اطاعت حجت‌های معصوم الهی.

ب) درك صحیح معارف معصومان علیهم السلام و تسلیم مطلق در مقابل خواست و اراده‌ی ایشان.

قدم اول، لغزشگاه همگان به جز پیروان مکتب تشیع اثنی عشری - اعلی الله کلماتهم - است.

متأسفانه بسیاری از منسوبین به اهل بیت علیهم السلام نیز در قدم دوم لغزیده و در اثر عوامل مختلفی که دست غاصبان حقوق اهل بیت علیهم السلام و سیاستهای مرموز شرق و غرب در آن دخالت تام داشته است، از درك عمیق فرهنگ اهل بیت علیهم السلام دور افتاده، و فریفته‌ی تراوشات اندیشه‌های بشری در مقابل مکتب وحی گشته و عملاً از اولیای حقیقی خود فاصله گرفته‌ایم.

بزرگترین تجلی این اشتباه بزرگ را در خودباختگی و شیفتگی خویش در قبال مظهریه پردازان شرق و غرب، و رشد و بالندگی ناجای آن در میان اندیشمندان خود می‌بینیم. این در حالی است که علی‌رغم این ادعا که مکاتب آنان، مکتب عقل و برهان می‌باشد، عقاید آنان با مبانی عقلی و برهانی به شدت ناسازگار است و ایشان در بیشتر موارد، مطالب وهمی و ظنی و خلاف واقع را به نام قواعد عقلی و برهانی ارائه می‌دهد.

تأملی شایسته نشان می‌دهد که معرفت عقلی و برهانی صحیح، جز در آموزه‌های مکتب وحی یافت نمی‌شود؛ چرا که معلمان آسمانی آن به عصمت الهی، هرگز اصول عقلی و برهانی را با اوهام و ظنون در نمی‌آمیزند. بدون شك کمبود و نقصان کسانی که - با وجود معارف اصیل و والای برهانی در مکتب تشیع - فریبی فرهنگی خود را نیازمند جست و جو در اندیشه‌های بشری قدیم و جدید و گفت و گو با فرهنگ‌های شرق و غرب می‌دانند، باید در دور ماندن از معارف خاندان نبوت علیهم السلام دانست؛ همانگونه که هر چه دامنه‌ی ارائه‌ی آرای انسانی گسترش یابد، جلوه‌ی هدایت و روشنگری اولیا و اصحاب وحی علیهم السلام بیشتر و بیشتر رو به انزوا می‌رود، و این، مرموزترین حربه‌ی دشمنان سعادت انسانی است که برای مبارزه غیرمستقیم با فروغ هدایت اهل بیت نبوت علیهم السلام به کار گرفته‌اند.

حکم عقل، یا اندیشه‌های عاقلان؟!

در صحیح بودن معرفت عقلی، جای بحث و سخن نیست؛ بلکه حرف در این است که اندیشه‌ی بشری در راه شناخت معارف حقیقی از توجه به بسیاری از موضوعات واقعی مطلقاً غافل مانده و در مسیر اقامه‌ی برهان در مسائل مورد توجه خویش درباره‌ی مبدأ و معاد، از این خطا بر کنار نیست که اوهام و ظنون را با مبانی برهانی درآمیزد، و از این درهم آمیختگی نیز غافل مانده، پیوسته در جهل مرکب به سر برد؛ چنانکه با سیر مختصری در اندیشه‌های بشری شرق و غرب، این درهم آمیختگی‌های ناجبا را فراوان می‌بینید.

بر خلاف مکاتب و اندیشه‌های بشری، اقامه‌ی برهان در مکتب وحی و شریعت از این خطا مصون است و اگر چنین نبود، گفتار اولیای دین را نیز اعتباری نبود و مکتب ایشان هم ارزشی فراتر از يك مکتب فلسفی و عرفانی پیدا نمی‌کرد.

معلم الهی مکتب والای تشیع، امام باقر علیه السلام می‌فرمایند:

امام باقر علیه السلام می‌فرمایند:

إنا لو حدثنا برأينا ضلنا من كان قبلنا، ولكننا حدثنا ببينة من ربنا بينها لنبيه صلى الله عليه وآله
فبينة لنا.^۱

ما اگر بر اساس نظر و اندیشه خود سخن می‌گفتیم، مانند کسانی که قبل از ما گمراه شدند گمراه می‌شدیم. لکن سخن ما بر اساس بیان روشنی است که پروردگارمان برای پیامبر صلی الله علیه و آله خود بیان داشته، و آن حضرت آن را برای ما بیان فرموده‌اند.

مگر این اندیشه‌ی بشری نیست که در بدیهی‌ترین مسئله‌ی معرفتی، یعنی رابطه‌ی خدا و خلق و آفرینش الهی، با عقل و برهان و شریعت درافتاده و بر اساس اندیشه‌های نادرست خود تحت عنوان برهان یا شهود، اصل آفرینش را انکار کرده و به وحدت وجود و یکی بودن خالق و خلق معتقد شده است؟! گروهی از ایشان، عالم را صادر از وجود خداوند متعال و زاییده و تراوش حقیقت هستی او می‌دانند، و گروهی دیگر، عالم را نمود و جلوه و غایش و رقص ذات اقدس خداوند متعال انگاشته است؛ نه خلقی قبول دارد و نه بنده‌ای و نه به آفرینش اعتقاد دارد و نه به وجود ما سوای خداوند. اما مکتب وحی بر اساس محکم‌ترین برهان‌ها، این اوهام را برنگی تابد و با صریح‌ترین گفتارها پرده از بطلان اصل و فرع این اندیشه‌ها برمی‌دارد.

در مسئله جبر و اختیار هم، قوانین دسته‌ای از آنان همه چیز و همه کس حتی خداوند را بنده‌ی مطیع قانون تخلف‌ناپذیر علت و معلول برمی‌شمارد و وجود اختیار را در دایره‌ی هستی، گزاف و محال می‌داند. و دسته‌ای دیگر پا را فراتر گذاشته می‌گویند غیر از وجود خدا اصلاً چیزی وجود ندارد که بتوان از جبر یا اختیار آن سخن گفت!

اما برهان و عقل و شریعت، خداوند را دارای قدرت و اختیار مطلق می‌داند، و انسان را در ازای اختیار خود، مسئول واقعی اعمال خویش می‌شمارد و بدون جهت، گناهان و معاصی را به اعدام (نیستی‌ها) و لوازم ماهیات و حدود، تفسیر و تعلیل نمی‌کند و زشتی‌ها را به ساحت قدس خداوند متعال نسبت نمی‌دهد. البته اشاره‌ی مفصل به مسائل اختلافی نظریه پردازان بشری با مکتب عقل و برهان و شریعت، در کتابی مستقل نیز نمی‌گنجد تا چه رسد به این نگاه مختصر.

علم حقیقی و حقیقت علم

نگرشی کوتاه بر مسائل مکاتب خود اندیش در مقابل مسائل کلامی و دینی که به راهنمایی معلمان معصوم الهی صورت می‌یابد بیانگر این واقعیت است که معرفت دینی در فرهنگ اهل بیت علیهم السلام و مکتب شکوهمند تشیع، بر اساس گرانسنگ‌ترین براهین و استدلال‌ها استوار است و در معارف والای خویش هرگز از شرق و غرب وام نمی‌گیرد و نیازمند به هیچ مکتب و فلسفه‌ای نمی‌باشد.

امام باقر علیه السلام می‌فرماید:

«اگر شرق و غرب را در نوردید علم صحیحی جز آنچه از نزد ما اهل بیت صدور یافته، نمی‌یابید».^۱

کتاب هدایت آسمانی می‌فرماید:

«آیا آن کسی که به سوی حق راهنمایی می‌کند سزاوارتر است پیروی شود، یا آن که خود نیازمند به هدایت است؟!»^۲

امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرماید:

۱. عوالم العلوم: ۲ / ۳۹۳.

۲. یونس / ۳۵.

«همانا مبعوض‌ترین خلق نزد خداوند تعالی، شخصی است که خداوند او را به خودش وا گذاشته، از راه راست بیرون رفته و محبت آرای خود ساخته، قلبش را پر کرده است. با این حال، به نماز و روزه نیز ملتزم باشد. او مردمان را به فتنه اندازد. خود گمراه است و پیروانش را نیز به گمراهی می‌کشاند»^۱.

امام باقر علیه السلام در تفسیر این آیه:

«چه کسی گمراه‌تر از آن کس است که بدون هدایت خداوندی پیرو هوای خویش می‌باشد».

می‌فرمایند:

«خداوند متعال در این آیه، کسانی را قصد کرده است که اعتقاد دینیشان را بدون رجوع به امامی از امامان معصوم علیهم السلام از فکر و رأی خویش می‌گیرند»^۲.

امام صادق علیه السلام می‌فرمایند:

«دروغ می‌گوید کسی که خود را از شیعیان ما بداند و در عین حال به غیر ما متمسک باشد»^۳.

و می‌فرمایند:

«هر کس عقیده‌ای را از غیر راهی که خداوند برای خلق خود مقرر کرده فرا گیرد، مشرک است. و آن راه الهی، راه امام معصومی است که بر سرّ نهان خداوند امین شمرده شده است»^۴.

قرآن کریم می‌فرماید:

«آیا شما را درباره‌ی زیانکارترین مردمان خبر دهم؟ ایشان کسانی هستند که عمل و کوششان در زندگی دنیا بیهوده است و خود گمان می‌کنند کارهایی نیکو انجام می‌دهند».

امام باقر علیه السلام در تفسیر آیه‌ی فوق می‌فرمایند:

«اینان، مسیحیان، رهبران ایشان، راهبان، بدعت‌گزاران و مسلمانانی هستند که بر اساس شبهات و امیال خود قدم بر می‌دارند»^۵.

حضرت رضا علیه السلام می‌فرمایند:

«رحمت خداوند بر بنده‌ای باد که امر ما را احیا کند!

گفته شد: چگونه امر شما را احیا می‌کند؟

فرمودند: علوم ما را می‌آموزد و آنها را به دیگران یاد می‌دهد»^۶.

امام صادق علیه السلام می‌فرمایند:

۱. عوالم العلوم: ۲ / ۳۸۶ - ۳۸۷.

۲. عوالم العلوم: ۲ / ۳۹۳.

۳. عوالم العلوم: ۲ / ۳۹۸.

۴. عوالم العلوم: ۲ / ۴۰۱.

۵. وسائل الشیعه: ۱۸ / ۱۲۶ از تفسیر علی بن ابراهیم.

۶. وسائل الشیعه: ۱۸ / ۱۰۲ از معانی الاخبار: ۱۸۱.

«شما را همین بس که هر چه را ما می‌گوییم بگویید، و درباره‌ی هر چیز که سکوت می‌کنیم سکوت کنید. خود می‌دانید که خداوند متعال برای احدی در مخالفت با ما خیری قرار نداده است».^۱

امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرمایند:

«شگفتا! و چگونه در شگفت نباشم از اشتباه این گروه‌های گوناگون با این همه اختلافاتی که در برهان‌های دینی خود دارند؟! نه انبیا را پیروی می‌کنند و نه به دنبال اوصیا می‌روند. در امیال خود سیر می‌کنند؛ هر چه را خود بفهمند می‌پذیرند، و هر چه را نفهمند وامی‌گذارند. پناه ایشان در مشکلاتشان، خودشان و تکیه‌گاهشان در مبهمات نیز، اندیشه‌ها و نظریات خود ایشان است. گویا هر يك از ایشان، امام و پیشوای خویش است که آرای خود را برای خویش، محکم و استوار می‌شمارد».^۲

پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله می‌فرمایند:

«بدترین دانشمندان امت من کسانی هستند که از راه ما بیرون رفته و راه به سوی ما را بسته‌اند».^۳

امام صادق علیه السلام می‌فرمایند:

إِنَّ اللَّهَ جَعَلَ لَنَا أَهْلَ الْبَيْتِ قُطْبَ الْقُرْآنِ وَقُطْبَ جَمِيعِ الْكُتُبِ. عَلَيْهَا يَسْتَدِيرُ مُحْكَمُ الْقُرْآنِ. وَبِهَا يُوْهَبُ الْكُتُبُ وَيَسْتَبِينُ الْإِيمَانُ وَقَدْ أَمَرَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ أَنْ يَقْتَدَى بِالْقُرْآنِ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَذَلِكَ حَيْثُ قَالَ فِي آخِرِ خُطْبَةٍ خُطِبَهَا إِنْ تَارَكْتُ فَيَكُمُ الثَّقَلَيْنِ الثَّقَلُ الْأَكْبَرُ وَالثَّقَلُ الْأَصْغَرُ فَأَمَّا الْأَكْبَرُ فَكِتَابُ رَبِّي وَأَمَّا الْأَصْغَرُ فَعِزَّتِي أَهْلُ بَيْتِي فَاحْفَظُونِي فِيهِمَا فَلَنْ تَضِلُّوا مَا تَمْسِكُم بِهِمَا^۴

امام باقر علیه السلام گروهی از نظریه پردازان و منحرفان از مکتب امامت را دیدند و فرمودند:

«اینان کسانی هستند که بدون هدایت الهی، راه به سوی دین خدا را بسته‌اند. کاش این ناپاکان در خانه‌های خود می‌نشستند و مردم کسی را نمی‌یافتند که از جانب خدا و پیامبر برای ایشان چیزی بگوید، در نتیجه نزد ما می‌آمدند تا از جانب خداوند تبارک و تعالی و پیامبرش صلی الله علیه وآله وسلم برای ایشان سخن بگوییم».^۵

آری معارف مکتب ما با استناد به استوارترین براهین، بر فراز قله‌ی ابدیت ایستاده است و از اندیشه و تفکر بشر، سرچشمه نگرفته است که نیازمند مطالعه‌ی اندیشه‌های دیگران شمرده شود، یا ظهور نبوغی در چپ و راست جهان، در کمال آن تأثیری داشته باشد.

امام باقر علیه السلام می‌فرمایند:

«خداوند امر خویش را به خلق واگذار نکرده است؛ نه به فرشتگان مقرب و نه به انبیای مرسل. بلکه فرشته‌ای از فرشتگان خود را فرو فرستاده و به او فرموده است که پیام او را برساند. پس ایشان را به آنچه خود می‌پسندد امر فرموده و از آنچه دوست ندارد نهی کرده است».

ابو بصیر به امام صادق علیه السلام عرض کرد:

-
۱. وسائل الشیعه: ۱۸ / ۹۲ از کافی: ۸ / ۸۷.
 ۲. وسائل الشیعه: ۱۸ / ۱۷ از نهج البلاغه: خطبه ۸۷.
 ۳. عوالم العلوم: ۲ / ۷، ۴.
 ۴. بحار الأنوار، ۲۷/۸۹، از تفسیر عیاشی قدس سره.
 ۵. اصول کافی: ۱ / ۳۹۳.

«ما با مسائلی روبرو می‌شویم که در کتاب و سنت، نشانی از آن نمی‌یابیم. آیا با رأی و نظر خویش درباره‌ی آن سخن بگوییم؟»

امام علیه السلام فرمودند:

«در این صورت، اگر به حق دست بیایی اجری نخواهی داشت، و اگر خطا کنی بر خداوند دروغ بسته‌ای.»

امام رضا علیه السلام می‌فرمایند:

«هر کس با نظر و رأی و اندیشه‌ی خود قدم بردارد هلاک می‌شود، و هر کس خاندان نبوت را واگذارد گمراه می‌گردد.»

شخصی پرسید نظر شما درباره‌ی فلان مطلب چیست؟ امام علیه السلام فرمودند:

«نظر و اندیشه در اینجا چه جایگاهی دارد؟ ما هر گاه سخنی می‌گوییم از پیامبر خدا، از جبرئیل، از خداوند بیان می‌کنیم.»^۱

رشد علم، یا رواج جهل؟!

چه اشتباه بزرگی است که برخی، پیدایش شاخه‌های متعدد مکتبهای گوناگون عقیدتی را امری نیکو می‌پندارند.

حال اینکه پیداست منشأ اکثر جنگ‌ها، کشمکش‌ها، فسادها، خونریزی‌ها، حق‌کشی‌ها و سایر نابسامانیهای زندگی بشر تماماً در گرو این است که پیوسته در طول تاریخ کسانی که لایق ریاست نبوده‌اند در پی ریاست برآمده، و کسانی که لایق ارأئهی مکتب و اندیشه و عقیده نبوده‌اند به نشر افکار ساخته‌ی خود پرداخته‌اند.

اگر در مقابل اولیا و انبیای معصوم الهی، ناهلان اظهار وجود نمی‌کردند، رهبر اهل دین و خرد - که خداوند پرده از رخسارش برگیرد و به شمشیر کجش، قامت دین راست نماید - از دیده‌ها مستور نمی‌شد و مسلماً دامنه‌ی اختلافات بسیار محدود گشته، از حدود اختلافات جزئی در تفسیر کلام صاحبان وحی تجاوز نمی‌کرد، که آن هم با رجوع به خود ایشان از میان می‌رفت و نشانی از گمراهی و سرگردانی برای جویندگان حقیقت در میان نمی‌ماند، و جوامع انسانی به راحتی، ملجأ و پناه حقیقی خود را می‌یافتند و در برخورد با آرای مکاتب گوناگون، دچار سرگشتگی نمی‌شدند.

آری، اگر نظریه پردازان بشر، مکتب سازی نمی‌کردند دامنه‌ی اختلافات اعتقادی محدود به اختلاف در فهم مکتب وحی - آن هم در غیر نصوص آن - می‌شد و بس. و در این محدوده نیز، اشتباهکاران از دیدگاه مکتب عقل و وحی، معذور بودند و به هلاکت و شقاوت دنیا و آخرت گرفتار نمی‌شدند، و موجب گمراهی دیگران نیز نمی‌گردیدند.

امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرمایند:

«لَوْ سَكَتَ مَنْ لَا يَعْلَمُ سَقَطَ الْاِخْتِلَافُ»^۲

۱. روایاتی به مضمون آنچه بیان شد وارد شده است که می‌توانید آنها را در بحارالانوار، کتاب العلم، جلد ۲،

صفحه‌ی ۱۷۲، باب ۲۳ ببینید

۲. عوالم العلوم: ۲ / ۴۲۰.

«اگر نادان دم فرو می‌بست و خاموش می‌ماند، اختلاف و پراکندگی از میان می‌رفت».

بنابر این ظهور اندیشه‌ها و فلسفه‌های مختلف، از بزرگترین مصیبت‌های جوامع انسانی و مانع سعادت بشری است و انتشار آرای گوناگون و پیریشان را باید رواج جهل شمرده نه رشد علم.

تعارض میان حکم عقل و تعالیم مکتب وحی هرگز ممکن نیست. آن‌جا هم که تعارضی به نظر می‌آید باید دانست که آرای اندیشمندان و عقلای بشر دائما حکم عقل نیست؛ زیرا گر چه حجیت قطع ذاتی است اما عقلا و اندیشمندان بشری، از خلط و به هم آمیختن اوهام خویش با احکام عقلی مصون نیستند.

علاوه بر آن، احکام عقل بشری دائما محدود به حدود خاصی است و نسبت به خارج از آن محدوده نفیا و اثباتا حکمی ندارد. تجاوز از این محدوده نیز خود غالبا از خلط بین احکام عقل و وهم نشأت می‌گیرد.

یکی از آشکارترین روشهایی که برای ترویج اباطیل و فرهنگ و فلسفه‌های گوناگون به کار برده می‌شود، این است که به هنگام نشر افکار مختلف می‌گویند ما به حق و باطل این آرا و سخنان کاری نداریم و فقط آن را نقل و بیان می‌کنیم؛ چنانکه این روش در آثار و نوشته‌های اکثر شیفتگان ظواهر فریبدهی غرب به عیان دیده می‌شود.

این افراد اگر سوء نیت نداشتند و از درایت کافی نیز برخوردار بودند به هنگام برخورد با فلسفه‌های عنان گسیخته و بی‌سر و پای اندیشمندان شرق و غرب، باید آنها را با نقد و ابطال بیان می‌کردند و چنانچه توان چنین کاری را نداشتند، لا اقل آنها را در اختیار آشنایان با علوم اهل بیت علیهم السلام می‌گذاشتند تا آن آثار با نقدش انتشار یابد.

در کجروی و نادرستی انسان همین بس که هر سخن نادرستی را نقل و بیان کند، و چنین پندارد که با این خلافتکاری آشکار، جمود و تعصب را از خود نفی کرده و نشان آزاداندیشی را بر خویش نهاده است.

امام صادق علیه السلام می‌فرمایند:

«كَفَى بِالْمَرْءِ كَذْبًا أَنْ يُحَدِّثَ بِكُلِّ مَا سَمِعَ».

«در دروغگویی انسان همین بس که هر چه را می‌شنود نقل کند».

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌فرمایند:

«حَسْبُكَ مِنَ الْكَذِبِ أَنْ تُحَدِّثَ بِكُلِّ مَا سَمِعْتَ».

«در دروغگویی تو همین کافی است که هر چه را شنیدی بازگو کنی».

امام صادق علیه السلام در رساله‌ای که در نکوهش رویه‌ی نظریه‌پردازان و مکتب سازان نگاشته‌اند می‌فرمایند:

«هر کس دیگران را به سوی روش و استدلالات و اندیشه‌های خویش فراخواند نه انصاف دارد و نه به نتیجه‌ی صحیحی می‌رسد؛ زیرا آن دیگران نیز، نظریات و اندیشه‌ها و استدلالاتی دارند و هیچ دلیلی بر ترجیح مکتب و داعیان این راه بر نظریات پیروانشان نیست؛ چه بسا خود ایشان پس از اندکی به شاگردان خود محتاج شوند».

ما خود نیز دیده‌ایم که برخی از شاگردان - ولو پس از مدتی - از استاد خود فراتر می‌روند؛ و معلمان را هم گاهی دیده‌ایم که در نظریات خود محتاج به نظریه‌ی پیروان خود می‌گردند.

در نتیجه‌ی پیمودن همین راهها است که جاهلان به حیرت افتاده و اهل شك و تردید، اسیر گمان‌ها و حدس‌ها و تخمینات خود شده‌اند. اگر خداوند، پیمودن چنین راهی را جایز می‌دانست دیگر پیامبران را با آیین‌های محکم و قاطع بر نمی‌انگیخت، و بر یاوه‌بافی و جهالت‌پردازی خرده نمی‌گرفت.

آنگاه که مردمان، حق را نشناختند و از نعمت او روی برگرداندند و به جهالت و افکار خود ساخته، خویش را مستغنی از علم الهی دانستند و با کنار نهادن انبیا و امامان معصوم علیهم السلام به افکار و اندیشه‌های خود اکتفا کردند، خداوند هم ایشان را با ساخته‌هایشان واگذاشت و خوار و ذلیلشان فرمود، تا آنجا که ایشان، اینک خویششان را پرستش می‌کنند و خود نمی‌فهمند!

آری، اگر خداوند به این اعمال و نظریه‌پردازی‌های ایشان راضی بود دیگر برای ایشان پیامبران را نمی‌فرستاد که با احکام روشن و قاطعانه‌ی خود، اختلافات ایشان را ریشه‌کن سازند و از افکار خود ساخته، بازشان دارند.

ما دلیل عدم رضایت خداوند به پیمودن این راهها را این می‌دانیم که پیامبران با اموری متین و صحیح مبعوث شده‌اند و از پرداختن به امور مورد اشکال و هلاک‌کننده نهی فرموده‌اند.

خداوند ایشان را همراه اموری که از رأی و قیاس برکنار است، راه و راهنما به سوی خود قرار داده است. پس هر کس بخواهد آنچه نزد خداوند است با تفکر و اندیشه و استدلال دریابد، جز بر دوری خود از خداوند نیفزاید.

هرگز پیامبری مبعوث نگردید - اگر چه سالیان دراز عمر کند - که از مردمان چیزی را بپذیرد که با آنچه از نزد خداوند آورده است مخالف است تا اینکه لازم آید گاهی تابع باشد و دیگر گاه متبوع!

و هرگز دیده نشد که پیامبری در آنچه آورده است بر اساس تفکر و رأی خویش سخن براند . . . و این خود برای عاقلان، دلیل است بر اینکه نظریه پردازان بر خطا و بر باطلند.

اختلاف تنها در مورد فهم مطالب انبیا جایز است نه در نفس حقانیت ایشان و مقابله با مکتب و دینشان. پس از دو خصلت بر حذر باش:

۱. اینکه آنچه را خود به آن می‌رسی ارائه دهی و جاهلانه و نادانسته، پیرو خویشتن باشی.

۲. از مکتب و تعالیم انبیا که بدان نیازمندی خود را مستغنی شماری، و آن را که به سوی او باز خواهی گشت تکذیب کنی.

بپرهیز از اینکه حق را از روی خستگی و ملالت واگذاری، و از روی جهل و ضلالت، باطل را نیکو شماری؛ چرا که ما هرگز کسی را که پیرو رأی خویش باشد و از آنچه بیان داشتیم قدم فراتر نهد ندیدیم که هدایت گردد. پس در آنچه گفتیم خوب بیندیش^۱.

یونس بن عبدالرحمن گوید: به امام کاظم علیه السلام عرض کردم: توحید الهی را چگونه بشناسیم؟ فرمودند:

یا یونس، لا تُكُونَنَّ مَبْتَدَعًا، مَنْ نَظَرَ بِرَأْيِهِ هَلَكَ، وَمَنْ تَرَكَ أَهْلَ بَيْتِ نَبِيِّهِ، وَمَنْ تَرَكَ كِتَابَ اللَّهِ وَقَوْلَ نَبِيِّهِ كَفَرَ.^۱

در علم توحید و خداشناسی بدعت‌گذار مباش و در این راه با پای خود گام مزن، هر کس عقیده‌اش را به رأی و نظر خویش برگزیند، هلاک خواهد شد و هر کس اهل بیت پیامبرش را واگذارد گمراه خواهد شد و هر کس کتاب خدا و گفتار پیامبرش را وانهد کافر خواهد شد.

اندیشه‌های زمینی، یا درس‌های آسمانی؟!

روی برتافتن بشر از درس‌های مکتب وحی، و استبداد او به اندیشه خود در دریافت مسائل مبدأ و معاد، مانند این است که کودک از کلاس درس ریاضی گریخته، و به حلّ مسائل خود بر اساس یافته‌های کودکانه و هم و خیال خویش دل خوش دارد، با این تفاوت که حلّ صحیح مسائل درسی برای کودک، گاهی بدون استاد هم ممکن پاست، اما تا به حال مکاتب اعتقادی بشر در شرق و غرب عالم نشان نداده‌اند که بدون هدایت رهبران الهی به معرفت صحیحی در مسائل مبدأ و معاد دست یافته باشند.

و این خود یکی از هزاران دلیل روشن و استوار بر حقانیت مکتب تشیع و پیروان اهل بیت علیهم السلام - که تنها مذهب زنده و مضمون از تحریف در تمامی جهان است در مقابل تمامی ادیان و مذاهب تحریف شده و مکاتب عقیدتی بشری می‌باشد.

هم باید دانست دانش آموزی که مسائل ریاضی خود را با راهنمایی استاد می‌فهمد و درک می‌کند، متعبد به گفته استاد نیست و اتهام تقلید و تعبد بر او بستن خطا و ناروا است.

چنانکه انسانی هم که متمسک به هدایت مکتب وحی و امامت است - و دانش آموز عقل را تنها به دبستان علوم برهانی معلّمان آسمانی می‌فرستد نه به کلاس درس معلّمانی که خود اسیر اوهامند و دیگران را نیز به راه خود می‌کشاند - فراترین درجات معارف الهی را از منطق و برهانی که مکتب وحی اقامه می‌فرماید اخذ کرده، و از خلط اوهام و خیالات نادرست با آنچه مقتضای عقل و برهان است نیز در امان مانده. دامنه خطا و اشتباه او نسبت به خوداندیشان به خاک‌اندر بسیار اندک و منحصر به خطا در دریافت تعالیم مکتب وحی بوده، و به هنگام حسابرسی، در همین مقدار اندک نیز معذور خواهد بود.

امام کاظم علیه السلام می‌فرمایند:

نصب الخلق لطاعة الله، ولا نجاة إلا بالطاعة، والطاعة بالعلم، والعلم بالتعلم، والتعلم بالعقل يعتقده، ولا علم إلا من عالم رباني، ومعرفة العالم بالعقل.^۲

خلق برای طاعت خداوند آفریده شده‌اند، و نجاتی نباشد جز به طاعت، و طاعت تنها از راه علم است، و علم به آموختن است، و آموختن به واسطه عقل فهمیده می‌شود، و علم نیست مگر از عالم ربّانی و حجت الهی، و معرفت عالم به راهبری عقل است.

و می‌فرمایند:

إن الله جل وعز أكمل للناس الحجج بالعقول، وأفضى إليهم بالبيان ودلّهم على ربوبيته بالادلة.^۱

۱. کافی: ۵۶/۱.

۲. تحف العقول، ۳۸۷؛ بحار الأنوار، ۱۳۸/۱.

خداوند حجت‌ها را برای بندگان به واسطه عقول تمام نموده، و با بیان راه آنان را هموار فرموده، و به واسطه ادله ایشان را به ربوبیت خویش راه نموده است.

اگر ما از تمامی ضلالت‌هایی که به ضرورت گردن گیر خوداندیشان می‌شود صرف نظر کنیم، باز هم جای این سؤال هست که: با وجود اینکه خداوند متعال نعمت وجود معلّمان آسمانی را به بشر ارزانی داشته است آیا به چه دلیلی می‌توان در مقابل این نعمت شگرف ناسپاسی کرده، و به تعلیم و تعلّم و ترویج افکار خودآفریده و اندیشه‌های کسانی پرداخت که قطعاً با انبیا و امامان معصوم علیهم السلام بی‌ارتباط بوده‌اند، و باید با تحمل زحمت‌های فراوان اندیشه‌های آنان را به معانی‌ای که بر خلاف کلمات صریح خود ایشان است برگرداند، و سپس آن را به تعالیم آسمانی مکتب وحی چسبانید؟

یونس بن یعقوب می‌گوید:

كنت عند أبي عبد الله عليه السلام فورد عليه رجل من أهل الشام فقال: إني رجل صاحب كلام وفقه وفرائض وقد جئت لمناظرة أصحابك. فقال أبو عبد الله عليه السلام: كلامك من كلام رسول الله صلى الله عليه وآله أو من عندك؟ فقال: من كلام رسول الله صلى الله عليه وآله و من عندي. فقال أبو عبد الله عليه السلام فأنت إذا شريك رسول الله. قال: لا، قال: فسمعت الوحي عن الله يخبرك؟ قال: لا، قال: فتجب طاعتك كما تجب طاعة رسول الله صلى الله عليه وآله؟ قال: لا.

فالتفت أبو عبد الله عليه السلام إلى فقال: يا يونس بن يعقوب، هذا قد خصم نفسه قبل أن يتكلم.^۲

نزد امام صادق علیه السلام بودم که مردی از اهل شام وارد شد و گفت: من شخصی صاحب کلام و فقه و فرائض می‌باشم و اینک آمده‌ام تا با اصحاب شما مناظره کنم. امام صادق علیه السلام فرمودند: آیا کلام تو از کلام پیامبر است یا اینکه از پیش خود سخن می‌گویی؟ گفت: هم از کلام پیامبر است، و هم از پیش خودم. امام صادق علیه السلام فرمودند: تو شریک پیامبری؟! گفت: نه. امام علیه السلام فرمودند: پس از طرف خداوند به تو وحی و آگاهی رسیده است؟ گفت: نه. حضرت فرمودند: پس آیا اطاعت تو مانند اطاعت پیامبر واجب است؟ گفت: نه. در این هنگام امام علیه السلام روی به من کردند و فرمودند: ای یونس ابن یعقوب، این شخصی است که قبل از اینکه سخن بگوید خود را محکوم نمود.

... قال أبو عبد الله عليه السلام للزنديق...الظن عجز لما لا تستيقن... أيها الرجل ليس لمن لا يعلم حجة على من يعلم، فلا حجة للجاهل على العالم. يا أبا أهل مصر. تفهم عنى فإننا لا نشك في الله أبدا.^۳

... امام صادق علیه السلام به زندق فرمودند: ظن و گمان، عجز و ناتوانی است نسبت به آنچه که به آن یقین نداری ... ای مرد، کسی را که نمی‌داند، در مقابل کسی که می‌داند حجتی نباشد، پس شخص جاهل را در مقابل شخص عالم هیچ حجتی نیست. ای برادر مصری، از من بگیر و بفهم، زیرا ما هرگز در خداوند شك نمی‌کنیم.

عجیب این است برخی با اینکه ضلالت‌های فکر بشری در بدیهی‌ترین مسائل معرفتی مبدأ و معاد را می‌بینند، باز هم گمان می‌کنند که تنها در فروع و احکام دین باید به معلّمان آسمانی رجوع کرد، و در رسیدن به معارف توحیدی هیچ نیازی به ایشان در میان نیست!! (در تفسیر "المیزان" آمده است:

۱. تحف العقول، ۳۸۴؛ بحار الأنوار، ۱/۱۳۲.

۲. کافی، ۱/۱۷۱.

۳. التوحید، ۲۹۴ - ۲۹۵.

إن التوحيد ونفى الشركاء ليس مما يرجع فيه إلى بيان النبوة، فإنه مما يستقل به العقل وتقضى به الفطرة، فلا معنى لعدده فضلا على الناس من جهة الاتباع، بل هم والانبياء في أمر التوحيد على مستوى واحد وشرع سواء، ولو كفروا بالتوحيد فإنما كفروا لعدم إجابتهم لنداء الفطرة، لا لعدم اتباع الانبياء.^(۱)

به این نصوص توجه کنید:

یونس بن عبد الرحمن گوید:

قلت لابی الحسن الاول عليه السلام: بما أوحى الله؟ فقال: يا يونس، لا تكونن مبتدعا من نظر برأيه هلك، ومن ترك أهل بيت نبيه ضل، ومن ترك كتاب الله وقول نبيه كفر.^۲

به امام كاظم عليه السلام عرض كردم توحيد الهی را چگونه بیايم؟ فرمودند: در علم توحيد و خداشناسی بدعت گذار مباش و در این راه با پای خود گام مزن، هر کس بر اساس نظر خویش بنگرد هلاک خواهد شد، و هر کس اهل بيت پیامبرش را واگذارد گمراه خواهد شد، و هر کس کتاب خدا و گفتار رسولش را وانهد کافر خواهد شد.

امام باقر عليه السلام می فرماید:

بلية الناس علينا عظيمة، إن دعوناهم لم يستجيبوا لنا، وإن تركناهم لم يهتدوا بغيرنا.^۳
ما سخت گرفتار مردمانیم، اگر فرایشان بخوانیم اجابتمان نکنند، و اگر وایشان گذاریم هرگز به وسیله غیر ما هدایت نیابند.

امام باقر عليه السلام می فرماید:

إنما يعرف الله ويعبد من عرف الله وعرف إمامه منا أهل البيت، ومن لا يعرف الله ولا يعرف الامام منا أهل البيت فإنما يعرف ويعبد غير الله هكذا والله ضلالا.^۴

همانا تنها کسی خداوند را می شناسد و عبادت می کند که خداوند و امامی را که از ما خاندان است بشناسد. و کسانی که خداوند و امامی را که از ما اهل بيت است نمی شناسند، جز این نیست که -سوگند به خداوند- گمراهانه غیر خدا را شناخته و عبادت می کنند.

امیر المؤمنین عليه السلام می فرماید:

إن الله لو شاء لعرف العباد نفسه، ولكن جعلنا أبوابه وصراطه وسبيله والوجه الذي يؤتى منه.^۵
اگر خدا می خواست خود را به بندگان می شناساند، و لكن ما را ابواب و راههایی قرار داده است که تنها از جهت آن به سوی خداوند رفته می شود.

امام صادق عليه السلام می فرماید:

لو لا نحن ما عرف الله.^۱

۱. طباطبایی، محمد حسین: تفسیر المیزان، ۱۱/۱۲۳.

۲. کافی، ۵۶/۱.

۳. امالی صدوق قدس سره، ۶۰۹؛ بحار الأنوار، ۴۶/۲۸۸.

۴. کافی، باب معرفة الإمام والرد إليه.

۵. إثبات الهداة، ۵۹/۱، از کافی.

اگر ما نبودیم، خداوند هرگز شناخته نمی شد.

امام صادق علیه السلام می فرماید:

كذب من زعم أنه من شيعةنا و هو متمسك بعروة غيرنا.^۲

دروغ می گوید کسی که خود را از شیعیان ما بداند، در حالی که به دامن غیر ما متمسک باشد.

و امام کاظم علیه السلام می فرماید:

لا تأخذن معالم دينك عن غير شيعةنا، فإنك إن تعديتهم أخذت دينك عن الخائنين الذين خانوا الله ورسوله و خانوا أماناتهم. إنهم أؤتمنوا على كتاب الله جل جلاله فحرفوه وبدلوه، فعليهم لعنة الله ولعنة رسوله وملائكته ولعنة آبائي الكرام البررة، ولعنتي ولعنة شيعةي إلى يوم القيامة.^۳

هرگز معالم دین خویش را از غیر شیعیان ما مگیر، چرا که اگر تو از ایشان بگذری، دین خود را از کسانی گرفته ای که به خداوند و پیامبرش و امانت های الهی خیانت کرده اند. ایشان بر کتاب خداوند جل جلاله امین شمرده شدند ولی معنای آن را تحریف کرده و تغییر دادند، پس تا روز قیامت لعنت خداوند و فرشتگان او و لعنت پدران بزرگوار من و لعنت من و شیعیان من بر ایشان باد.

آری، با توجه به این نصوص، و نیز با توجه به ضلالت های روشن و آشکاری که در مسائل روشن و بدیهی اصول اعتقادی - مانند اعتقاد به جبر و تشبیه و وحدت وجود و ازلیت عالم و ... - گردن گیر تمامی مکتب سازان دور از رهنمودهای اولیای آسمانی شده است، بسی شگفت است که کسی خیال کند تنها در فروع دین نیازمند به مکتب وحی بوده، در اصول اعتقادات خویش هیچ نیازی به معلّمان آسمانی ندارد!! و در پیمودن این راه خطرناک رجوع به ارسطو و افلاطون و مانند ایشان را با رجوع به مدرسه ی درس و تعلیم پیامبران و امامان معصوم یکی بداند!!

امام علیه السلام امام است، نه متفکر و فیلسوف و نظریه پرداز

و این چنین است که می بینیم معرفت توحید حقیقی تنها اختصاص به اولیای وحی الهی و معادن علم او، خاندان نبوت و امامت علیهم السلام داشته، و خداوند متعال جز از طریق ایشان شناخته نمی گردد. در معارف الهی برهان صحیح تنها برهانی است که معصومین علیهم السلام اقامه فرموده اند. و در این مورد دیگران هرگز از خلط احکام عقل و وهم در امان نبوده اند.

امام باقر علیه السلام می فرماید:

بنا عبد الله، وبنا عرف الله، وبنا وحد الله، ومحمد حجاب الله تبارك وتعالى.^۴

خداوند به واسطه ما عبادت، و به واسطه ما شناخته شد. و به واسطه ما یگانه و یکتا دانسته شد. و محمد صلی الله علیه و آله و سلم نمایاننده شناخت خداوند می باشد.

۱. کافی، ۱/۱۴۴؛ التوحید، ۱۵۱/۲۹۰؛ بحار الأنوار، ۳/۲۷۳.

۲. بحار الأنوار، ۲/۹۸، از صفات الشیعه.

۳. بحار الأنوار، ۲/۸۲، از کشتی

۴. کافی، ۱/۱۴۵؛ بحار الأنوار، ۳/۱۰۲.

رسول الله صلى الله عليه وآله به امير المؤمنين می فرماید:

إنك والاصياء من بعدك عرفاء لا يعرف الله إلا بسبيل معرفتكم.^۱

تو و جانشینان اهل معرفتی هستید که خداوند جز از راه شناخت شما شناخته نمی شود.

امام عسکری علیه السلام می فرماید:

لو لا محمد والاصياء من ولده كنتم حيارى كالبهائم.^۲

اگر رسول خدا صلى الله عليه وآله و اوصیای او که از خاندان پاک اویند نبودند، همانند حیوانات سرگردان و حیران بودید.

امام باقر علیه السلام می فرماید:

يا أبا حمزة، يخرج أحدكم فراسخ فيطلب لنفسه دليلا، وأنت بطرق السماء أجهل منك بطرق الارض، فاطلب لنفسك دليلا.^۳

ای ابا حمزه، هر يك از شما برای پیمودن چند فرسنگ راه دنبال راهنما می گردد، در حالی که تو نسبت به راههای آسمان از راههای زمین جاهل تری، پس برای خویشتن راهنمایی بجوی.

و در زیارت جامعه کبیره می خوانیم:

السلام على محال معرفة الله... أعزكم بهدا، وخصكم برهانه، ... ورضيكم... أركاناً لتوحيد... فالراغب عنكم مارق، واللازم لكم لاحق... ونوره وبرهانه عندكم... من أتاكم نجى، ومن لم يأتكم هلك... من أراد الله بدء بكم، ومن وحده قبل عنكم.

سلام بر جایگاههای شناخت خداوند... خداوند شما را با هدایت خودش گرامی داشته و به برهان خویش مخصوص نموده... و ارکان توحید خویش قرار داده است... پس هر کس از شما روی بگرداند از دین بیرون رفته، و هر کس در پیوند با شما باشد در پیوند با دین است... نور و برهان خداوند نزد شماست... هر کس نزد شما آمد نجات یافت و هر کس از شما گسست هلاک گشت... هر کس خداوند را قصد کرد از شما شروع نمود، و هر کس به توحید او دست یافت تنها از شما پذیرفت.

امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید:

نحن الاعراف الذي لا يعرف الله إلا بسبيل معرفتنا، إلى أن قال: أن الله لو شاء لعرف العباد نفسه، ولكن جعلنا أبوابه وصراطه وسبيله والوجه الذي يؤتى منه، إلى أن قال: ولا سواء حيث ذهب الناس إلى عيون كدرة، يفرغ بعضها في بعض، وذهب من ذهب إلينا إلى عيون صافية لا نفاذ لها ولا انقطاع.^۴

ما آینههای شناختی هستیم که خداوند جز از راه شناخت ما شناخته نمی شود... اگر خداوند می خواست خویشتن را به بندگانش می شناساند اما ما را راه و جهتی قرار داده است که تنها از آن جهت به سوی او رفته می شود... بین مردمانی که به سوی جویهای آب کشیفی که در همدیگر می آمیزند روی آوردند، با

۱. خصال، ۱/۱۵۰؛ بصائر الدرجات، ۴۹۸؛ بحار الأنوار، ۲۳/۹۹.

۲. علل الشرایع، ۱/۲۴۹؛ امالی طوسی، ۶۵۴؛ بحار الأنوار، ۲۳/۱۰۰.

۳. کافی/۱۸۴.

۴. إثبات الهداة، ۵۹/۱، از کافی.

کسانی که به سوی ما و چشمه‌سارهای آب گوارایی روی آوردند که هرگز تمامی و پایان ندارد تفاوتی آشکار است.

امام صادق علیه السلام می‌فرماید:

الأوصياء أبواب الله التي يؤتى منها، ولو لا هم ما عرف الله، وبهم احتج الله على خلقه.^۱
اوصیا راهای رسیدن به معرفت خداوند هستند، و اگر ایشان نبودند خداوند هرگز شناخته نمی‌شد. خداوند آنان را حجت بر تمامی خلق خویش قرار داده است.

امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرماید:

من دان الله بالرأى لم يزل دهره في ارتقاس.^۲
هر کس معرفت خداوند را بر اساس نظر و اندیشه خود بجوید تمام عمر در حیرت و سرگشتگی خواهد ماند.

حضرت رضا علیه السلام ضمن سخن با عمران صابی فیلسوف زمان خود می‌فرماید:

ولكن القوم تاهوا وعموا وصموا عن الحق من حيث لا يعلمون، وذلك قوله «ومن كان في هذه أعمى فهو في الآخرة أعمى وأضل سبيلا» یعنی: أعمى من الحقایق الموجودة، وقد علم ذوو الالباب أن الاستدلال على ما هناك لا يكون إلا بما هاهنا. من أخذ علم ذلك برأيه وطلب وجوده وإدراكه عن نفسه دون غيرها لم يزد من علم ذلك إلا بعدا لان الله جعل علم ذلك خاصة عند قوم يعقلون ويعلمون ويفهمون.^۳

مردمان به گونه‌ای که خود نمی‌فهمند در جستجوی حق حیران و کور و گنگ شدند و این است که خداوند می‌فرماید: "هر کس در اینجا کور باشد در آخرت کورتر خواهد بود" یعنی در فهم حقایق موجود کورتر خواهد بود، اهل فهم می‌دانند که استدلال برای آنچه آنجا است جز از آنچه در اینجا است نشاید. و هر کس علم آن را از اندیشه خود بگیرد، و فهم و ادراک آن را از نظر خود بجوید، جز بر دوری خویش از علم آن نیفزاید. زیرا خداوند علم آن را تنها در نزد گروهی گذاشته است که می‌فهمند و می‌دانند.

و نیز می‌فرماید:

ولا يعرف أحد من المخلوق كيف ذلك إلا الله ومن اطعاه عليه من رسله وأهل سره والمستحفظين لامره وخزانه القائمين بشريعته،^۴

احدی از خلق نمی‌داند که آن چگونه است مگر خداوند و انبیا و اهل سر و حافظان امر و خزانه‌داران علم او که دین او را حفظ می‌کنند.

و می‌فرماید:

۱. إثبات الهداة، ۱/۶۰، از کافی.

۲. إثبات الهداة، ۱۰/۶۴۱، از کافی.

۳. بحار الأنوار، ۱۰/۳۱۵؛ التوحيد، ۳۴۸؛ عيون اخبار الرضا عليه السلام، ۱/۱۷۵.

۴. عيون اخبار الرضا عليه السلام، ۱/۱۷۷؛ بحار الانوار، ۱۰/۳۱۷.

وإنما اختلف الناس في هذا الباب حتى تاهوا وتحيروا وطلبوا الخلاص من الظلمة بالظلمة في وصفهم الله تعالى بصفة أنفسهم فازدادوا من الحق بعدا، ولو وصفوا الله بصفاته ووصفوا المخلوقين بصفاتهم لقالوا بالفهم واليقين ولما اختلفوا، فلما طلبوا من ذلك ما تحيروا فيه ارتبكوا فيه والله يهدي من يشاء إلى صراط مستقيم.^۱

مردمان در این باره به اختلاف افتادند تا آنجا که سرگردان و حیران شده و خواستند با ظلمت از ظلمت رهایی یابند که خداوند را به اوصاف خویش وصف کردند، پس بر دوری خود از حق افزودند. و اگر خداوند را به صفات خدایی، و مخلوقات را به صفات مخلوقی وصف می‌کردند، از روی فهم و یقین سخن گفته و اختلاف پیدا نمی‌کردند. ولی چون چیزی را اراده کردند که در آن حیران شدند از پای افتادند، و خداوند هر کس را که بخواهد به راه راست هدایت می‌فرماید.

ادعاهای عارفان و خودباختگی دیگران!

جست‌وجوگران نظریه‌های مختلف غالباً فریفته این مطلب شده‌اند که می‌بینند رهبران ایشان مدعی‌اند مطالب خود را بر اساس اشراق حقایق و شهود واقعیات به دست آورده‌اند. ایشان از این نکته غافلند که اولیای ایشان هر گاه در اقامه دلیل برای اثبات مدعای خویش عاجز و درمانده می‌شوند با همین ادعاهای بزرگ اذهان مخاطبان را آن‌چنان به تصرف درمی‌آورند که دیگر ایشان هرگز حتی سؤال نمی‌کنند: اگر این سخنان، الهاماتِ عرشی و تأییدات ربانی و قابل پذیرفتن است، چرا خود ایشان عین همین ادعاها را از امثال خود نمی‌پذیرند، و به نقد و ابطال اشراقات و الهامات ادعایی آنان می‌پردازند؟!

کاملاً روشن است که این ادعاها هیچ اساسی ندارد لذا چنانکه گفتیم خود این مدعیان، چنین سخنانی را از یکدیگر نمی‌پذیرند، و افکار و ادعاها و نوشته‌های همدیگر را نقد و ابطال می‌کنند. ولی برخی دیگر این ادعاها را باور کرده، بدون اینکه ذره‌ای قابلیت دفاع عقلانی در اندیشه‌های آنان بیابند، سخنانی را که ایشان به نفع خودشان گفته‌اند پذیرفته، و نخبگان عرصه علم و تحقیق و برهان و استدلال و عقلانیت، عالمان فهیم و بیدار بزرگ را به نفهمی و جهالت نسبت می‌دهند!

آری، بدیهی است بدون تمسک به این ادعاهای بزرگ و اثرات تخدیری آن، هرگز نمی‌توان اعتقاداتی را که در تضاد و تقابل مستقیم با احکام روشن عقل و وحی است به دیگران تحویل داد؛ لذا می‌بینیم کسانی که ندای ملکوتی قرآن کریم: «قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ» را پاسخ گفته‌اند، خود را نیازمند این ادعاها ندیده، هرگز روش صادقانه علم و تحقیق را رها نکرده‌اند، و به شعارهای فریبنده و راهکارهای تخدیرکننده و دور از عقل و برهان درویشانه و صوفیانه پناه نبرده‌اند.

خداوند متعال می‌فرماید:

«إِنَّهُ لَقَوْلُ رَسُولٍ كَرِيمٍ × وَمَا هُوَ بِقَوْلِ شَاعِرٍ قَلِيلًا مَا تُؤْمِنُونَ. وَلَا بِقَوْلِ كَاهِنٍ قَلِيلًا مَا تَدْكُرُونَ. تَنْزِيلٌ مِّنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ. وَلَوْ تَقَوَّلَ عَلَيْنَا بَعْضُ الْأَقَاوِيلِ. لَأَخَذْنَا مِنْهُ بِالْيَمِينِ. ثُمَّ لَقَطَعْنَا مِنْهُ الْوَتِينَ. فَمَا مِنْكُمْ مِنْ أَحَدٍ عَنْهُ حَاجِزِينَ».^۲

«فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ يَكْتُمُونَ الْكِتَابَ بِأَيْدِيهِمْ ثُمَّ يَقُولُونَ هَذَا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ لِيُشْتَرَوْا بِهِ تَمَنَّا قَلِيلًا فَوَيْلٌ لَهُمْ مِّمَّا كَتَبَتْ أَيْدِيهِمْ وَوَيْلٌ لَهُمْ مِّمَّا يَكْسِبُونَ».^۱

۱. عیون اخبار الرضا علیه السلام، ۱/۱۷۶؛ بحار الانوار، ۱۰/۳۱۶.

۲. الحاقه، ۴۰ - ۴۷.

«أَمْ عِنْدَهُمُ الْعِيبُ فَهُمْ يَكْتُمُونَ. أَمْ يُرِيدُونَ كَيْدًا فَالَّذِينَ كَفَرُوا هُمُ الْمَكِيدُونَ».^۱
 «وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا أُولَئِكَ يُعْرَضُونَ عَلَى رَبِّهِمْ وَيَقُولُ الْأَشْهَادُ هَؤُلَاءِ الَّذِينَ كَذَبُوا عَلَى رَبِّهِمْ أَلَا لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ. الَّذِينَ يَصُدُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ وَيَبْغُونَهَا عِوَجًا وَهُمْ بِالْآخِرَةِ هُمْ كَافِرُونَ».^۲
 «أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَاهُ قُلْ إِنِ افْتَرَيْتُهُ فَعَلَى إِجْرَامِي وَأَنَا بَرِيءٌ مِمَّا تُجْرِمُونَ».^۳
 «وَإِذْ قَالَ اللَّهُ يَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ أَأَنْتَ قُلْتَ لِلنَّاسِ اتَّخِذُونِي وَأُمِّي إِلهَيْنِ مِنْ دُونِ اللَّهِ قَالَ سُبْحَانَكَ مَا يَكُونُ لِي أَنْ أَقُولَ مَا لَيْسَ لِي بِحَقٍّ إِنْ كُنْتُ قُلْتُهُ فَقَدْ عَلِمْتَهُ تَعْلَمُ مَا فِي نَفْسِي وَلَا أَعْلَمُ مَا فِي نَفْسِكَ إِنَّكَ أَنْتَ عَلَّامُ الْغُيُوبِ مَا قُلْتُ لَهُمْ إِلَّا مَا أَمَرْتَنِي بِهِ أَنْ اعْبُدُوا اللَّهَ رَبِّي وَرَبَّكُمْ وَكُنْتُ عَلَيْهِمْ شَهِيدًا مَا دُمْتُ فِيهِمْ فَلَمَّا تَوَفَّيْتَنِي كُنْتُ أَنْتَ الرَّقِيبَ عَلَيْهِمْ وَأَنْتَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ. إِنْ تُعَذِّبُهُمْ فَإِنَّهُمْ عَبْدُكَ وَإِنْ تُعْفِرْ لَهُمْ فَإِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ».^۴

به راستی آیا این همه تناقضات روشن و مغالطات آشکار که در سخنان مدعیان شهود حقایق و واقعات موجود است، و این همه نقد و اشکال‌هایی که ایشان بر یکدیگر دارند، گویای این است که - پناه بر خدا - خداوند و مأموران عالم غیب بر خطا و اشتباه و دارای عقاید متناقض و گوناگون!! می‌باشند، یا اینکه نشان‌گر این است که الهام‌گران به ایشان کسانی دیگرند، و این اسیران گرداب تفکر در امر شناخت ذات غیر قابل شناخت خداوند، دستخوش امواج خیالات خویش و الهامات آن موجودات ناشناخته می‌باشند.

قرآن کریم می‌فرماید:

«وَإِنَّ الشَّيَاطِينَ لَيُوحُونَ إِلَى أَوْلِيَائِهِمْ».^۵
 «هَلْ أُنَبِّئُكُمْ عَلَىٰ مَنْ نَزَّلَ الشَّيَاطِينُ نَزَّلَ عَلَىٰ كُلِّ أَفَّاكٍ أَثِيمٍ».^۶

امام صادق علیه‌السلام در باره فردی که مدعی ارتباط با عالم غیب^۷ و فرارفتن به سوی خداوند بوده است فرمودند:

«إِنْ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ قَالَ: إِنَّ إِبْلِيسَ اتَّخَذَ عَرْشًا فِي مَا بَيْنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ، وَاتَّخَذَ زَبَانِيَّةَ كَعَدَدِ الْمَلَائِكَةِ. فَإِذَا دَعَا رَجُلًا فَأَجَابَهُ وَوُطِئَ عَقْبَهُ وَتَخَطَّتْ إِلَيْهِ الْأَقْدَامُ تَرَانِي لَهُ إِبْلِيسُ وَرَفَعَ إِلَيْهِ».^۸

۱. بقره، ۷۹.

۲. طور، ۴۱ - ۴۲.

۳. هود، ۱۸ - ۱۹.

۴. هود، ۳۵.

۵. مائده، ۱۱۶ - ۱۱۸.

۶. انعام، ۱۲۱.

۷. شعراء، ۲۲۱ - ۲۲۲.

۸. برای آگاهی از انحرافات سردمداران و پایه‌گذاران تصوف و عرفان، و اینکه تمامی ایشان از مخالفین مکتب اهل بیت علیهم السلام می‌باشند، رجوع کنید به کتاب‌های: سفینه البحار، مستدرک سفینه البحار، اثنا عشریه، تحفه الاخیار، و...

۹. اختیار معرفة الرجال، ۲ / ۵۹۲، بحار الانوار، ۲۵ / ۲۸۲.

رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم فرمودند: همانا شیطان در بین زمین و آسمان تحت سلطنتی بر نهاده و به عدد ملائکه یارانی برگزیده است، پس چون کسی را به سوی خویش دعوت کند و آن کس او را پاسخ گفته و مردمان پیرو او گردند، بر او تجلی می‌کند و او را به سوی عرش خویش بالا می‌برد.

و امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرمایند:

من ترك الاخذ بمن أمر الله عز وجل بطاعته، قیض الله له شیطانا فهو له قرین.^۱

هر کس آموختن از معصومانی را که خداوند به طاعت ایشان فرمان داده است واگذارد، خداوند شیطانی را بر او خواهد گماشت که پیوسته همراه او باشد.

امام باقر علیه السلام می‌فرمایند:

لیس من یوم ولا لیلۃ إلا و جمیع الجن والشیطان تزور أئمة الضلال... فأتوه بالافک والكذب حتی یصبح فیقول: رأیت کذا وکذا.^۲

هیچ شب و روزی نیست مگر اینکه تمامی جنیان و شیاطین، امامان گمراهی و ضلالت را دیدار کرده... برای ایشان سخنان ناروا و دروغ می‌آورند. لذا آن امام ضلالت هر روز می‌گوید که چنین و چنان شهود کرده‌ام.

و می‌فرمایند:

إن إبلیس سلط شیطانا یقال له: المتکون، یأتی الناس فی أی صورة شاء، إن شاء فی صورة صغيرة، وإن شاء فی صورة کبيرة.^۳

همانا ابلیس، شیطانی به نام متکون (شکل‌پذیر) را سلطنت داده است که به هر صورتی بخواهد - چه کوچک و چه بزرگ - بر مردمان ظاهر می‌گردد.

و امیرالمؤمنین علیه السلام به "حسن بصری" که ادعای کشف و شهود ندهای غیبی^۴ را داشت فرمودند:

أندری من ذلك المنادی؟ قال: لا، قال علیه السلام: ذاك أخوک إبلیس.^۵

آیا می‌دانی که آن ندا دهنده چه کسی بود؟ گفت: نه، امام علیه السلام فرمودند: او برادرت شیطان بود.

ابراهیم کرخی می‌گوید:

قلت للصادق جعفر بن محمد علیهما السلام: إن رجلا رأى ربه عز وجل فی منامه فما یكون ذلك؟ فقال: ذلك رجل لا دین له، إن الله تبارک وتعالی لا یرى فی الیقظة، ولا فی المنام، ولا فی الدنیا، ولا فی الآخرة.^۱

۱. خصال، ۲ / ۴۲۹، حدیث اربعمأة

۲. بحارالانوار، ۲۵ / ۸۲؛ ۶۳ / ۱۸۴ - ۲۷۶ از کافی.

۳. بحارالانوار، ۲۵ / ۲۸۱ از رجال کشی.

۴. در برخی داستان‌های مربوط به کسانی که خبرهای غیبی می‌داده‌اند و کارهای عجیب و غریب از ایشان سر می‌زده است ذکر شده است که ایشان با شیاطین و جنیان پیمان بسته‌اند که عبادت خداوند را ترک کرده و تابع آنان باشند تا اینکه ایشان هم در عوض به آنان کمک کرده و برایشان خبرهای غیبی بیاورند. رجوع کنید به اثنا عشریه (شیخ حر عاملی) ۸۵؛ قصص العلما (تنکابنی) ۳۸ - ۳۹.

۵. احتجاج، ۱ / ۱۷۱.

به امام صادق علیه السلام گفتم: شخصی پروردگار خویش را در خواب خود دیده است، این چگونه قضیه‌ای است؟! فرمودند: آن مرد، شخصی است که دین ندارد، خداوند تبارک و تعالی نه در بیداری دیده می‌شود و نه در خواب، و نه در دنیا و نه در آخرت.

پیداست که هرگز خضوع و خشوع و عبادت و اشک و آه و گریه و... دلیل بر حقانیت کسی نیست و باید در این مورد عقاید اشخاص را مورد ملاحظه قرار داد که آیا موافق مذهب حق و عدل می‌باشد یا نه. امام کاظم علیه السلام می‌فرمایند:

قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: من عمل في بدعة خلاه الشيطان والعبادة وألقى عليه الخشوع والبكاء.^۱

رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم فرمودند: هر کس عملش بر اساس بدعت باشد شیطان مانع عبادت او نشده، او را به خشوع و گریه و... می‌دارد.

و امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرمایند:

يا كميل، لا تغتر بأقوام يصلون فيطيلون، ويصومون فيداومون، ويتصدقون فيحسبون أنهم موقنون، يا كميل، أقسم بالله لسمعت رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم يقول: إن الشيطان إذا حمل قوما على الفواحش مثل الزنا وشرب الخمر والربا وما أشبه ذلك من الخنا والمآثم، حبب إليهم العبادة الشديدة والخشوع والركوع والخضوع والسجود، ثم حملهم على ولاية الائمة الذين يدعون إلى النار ويوم القيامة لا ينصرون.^۲

ای کمیل، هرگز گول کسانی را نخور که نمازهای طولانی به جای می‌آورند و صدقه داده خیال می‌کنند که توفیق الهی شامل حال آنهاست! کمیل، به خدا سوگند می‌خورم از رسول خدا شنیدم که می‌فرمودند: هر گاه شیطان گروهی را به کارهای زشت - مانند زنا و شراب و ربا و گناهان دیگر مانند آنها - بکشاند عبادت شدید و خشوع و رکوع و خضوع را هم محبوب آنها می‌سازد، سپس آنها را به پذیرش ولایت غیر معصومین - که به سوی آتش می‌کشاند و روز قیامت یاری نمی‌شوند - می‌کشاند.

امام صادق علیه السلام می‌فرمایند:

لا يغرك بكأؤهم، إنما التقوى في القلب.^۳

گول گریه و اشک‌های آنان را نخور همانا تقوا در قلب است.

با توجه مختصری در آنچه گذشت معلوم می‌شود که معارف الهی را تنها باید توسط هدایت‌گران مکتب وحی دریافت داشت، چه اینکه بین معارف الهی و برهانی با اندیشه‌ها و توهّمات مکتب‌های بشری فاصله بسیار وجود دارد و: امام علیه السلام امام است، نه نظریه پرداز؛ و این ادعایی ناجاست که گفته شود:

الفيلسوف الكامل هو الامام - حسب ما عرفه الفارابي - وسائر الفلاسفة الالهيين أمتة وحواريه وصحبه وتلاميذه، لان ذلك الفيلسوف الكامل هو العالم الرباني، وهؤلاء المتفكرين في الفلسفة الالهية هم المتعلمون على سبيل النجاة.

۱. بحارالانوار، ۴ / ۳۲، از امالی صدوق "قدس سره".

۲. بحارالأنوار، ۶۹ / ۲۱۶.

۳. بحار الأنوار، ۷۴ / ۲۷۴؛ بشارة المصطفى، ۲۸؛ المستدرک، ۴ / ۹۵.

۴. مشکاة الأنوار، ۴۴؛ بحار الأنوار، ۶۷ / ۲۸۶؛ مستدرک، ۱۱ / ۲۶۵.

بنابر تعریف فارابی، فیلسوف کامل امام می‌باشد و بقیه فلاسفه الهی امت و حواری و اصحاب و شاگردان اویند، زیرا آن فیلسوف کامل عالم ربّانی است، و این متفکرین در فلسفه الهی دانش‌جویان طریق نجات هستند.

و یا اینکه گفته شود:

قرآن و عرفان و برهان از هم جدایی ندارند. عرفان در حقیقت تفسیر انفسی قرآن است و برهان لسان عارفان است.

و یا اینکه گفته شود:

نقش عرفای اسلام در احیاء معارف اسلامی این است که قرآن را به کمک روایات تفسیر انفسی نموده‌اند.

فیلسوف کامل امام است... پس قرآن و عرفان و برهان را از یکدیگر جدایی نیست.

و نیز از کمال غفلت است که گفته شود:

علم تصوف و عرفان یکی از شعب معارف اسلامی است که از کتاب مجید و سنت ختمی مرتبت و اخبار واصله از اهل بیت عصمت و طهارت گرفته شده است.

و یا اینکه گفته شود:

طریقه اهل سلوک ... همان طریقه انبیا و اولیاست.

و یا اینکه گفته شود:

بدون شك طریقه متصوفه و اهل كشف به این معنایی که ذکر شد ترجیح بر طریقه اهل نظر دارد. لذا کلمات عرفا در اسرار راجعه به مبدء و معاد دلپذیرتر از مبانی کلمات حکما و طریقه انبیاء عظام و ائمه کرام است!!^۱

الطريق إلى الله تعالى

ما هو طريق النبل إلى حقايق المعارف والسلامة عن التورط في الضلالات والالوهام وخلط احكام العقل بالوهم والظن؟!

إن هاهنا طرقا ثلاثة:

الاول: السلوك الشهودى

الثانى: المشى النظرى المطلق

الثالث: النظر فى العلوم السماوية البرهانية وتفقهها

تعريف السلوك الشهودى والمشى النظرى المطلق

يقول أصحاب المعرفة البشرية بأن لنا طريقين للوصول إلى الحقايق والواقعات:

أحدهما: المشى الفكرى والنظرى وهو - كما قيل - أن نأخذ بعقولنا وأفكارنا حتى نصير عالماً عقلياً مضاهياً للعالم العينى فنعرف حقايق الاشياء من المبدأ والمعاد وما بينهما من الاكوان والموجودات كما هى.

وثانيهما: السلوك العرفانى وهو أن نسلك سبلا رياضية حتى نتجرد عن جميع تعلقاتنا ونرى حقايق الاشياء - وهى نفس حقيقة الوجود عندهم - كما هى عن كشف وشهود وحضور الذى يبتنى على وحدة مطلق الوجود والموجود لا عن استدلال وإقامة برهان وتعقل.

لكن الحق هو أن هذين الوجهين لا يغنيان من الحق شيئاً وذلك أن الوجه الاول باطل لامور:

الاول: إذا كان هناك شخص^١ يأتينا بمعجزة يثبت بها أنه سفير من جانب الله تعالى، وأن الله تعالى يكون موجوداً وهو قد أرسل هذا الشخص وأجرى على يديه ما يعجز عن إتيانه إلا إله يكون هذا الشخص سفيره ومعرفه، وكان بجانبه شخص آخر كأرسطو أو أفلاطون أو غيرهما من أهل الفكر والنظر وهو أيضاً يدعى الوصول إلى معرفة الحقايق من المبدأ والمعاد ولكن إذا سألناه: هل أنت على علم بالنسبة إلى ما وصلت إليه أو تلجأ إلى ركن وثيق؟! فيقول: "لا، بل أنا أيضاً رجل مثلكم إلا أنى أزعـم أن الامر يكون على ما وصلت إليه وإنه يمكن أن يتبدل رأىى ويكشف لى أو لغيرى خطأى ولو بعد حين!" فما هو حينئذ حكم العقل الذى تزعمون أنكم متمسكون به؟!

عن يونس بن يعقوب: كنت عند أبى عبد الله عليه السلام فورد عليه رجل من أهل الشام فقال: إني رجل صاحب كلام وفقه وفرائض وقد جئت لمناظرة أصحابك. فقال أبو عبد الله عليه السلام: كلامك من كلام رسول الله صلى الله عليه وآله أو من عندك؟ فقال: من كلام رسول الله صلى الله عليه وآله ومن عندى. فقال أبو عبد الله عليه السلام فأنت إذا شريك رسول الله. قال: لا، قال: فسمعت الوحى عن الله عز وجل يخبرك؟

١ والله جل جلاله لا يخلى أرضه من حجته طرفة عين وهو امر آخر لم نكن بصدد إثباته فى هذا المقام.

قال: لا، قال: فتجب طاعتك كما تجب طاعة رسول الله صلى الله عليه وآله؟ قال: لا. فالتفت أبو عبد الله عليه السلام إلى فقال: يا يونس بن يعقوب، هذا قد خصم نفسه قبل أن يتكلم.^١

... قال أبو عبد الله عليه السلام للزنديق... الظن عجز لما لا تستيقن... أيها الرجل ليس لمن لا يعلم حجة على من يعلم، فلا حجة للجاهل على العالم. يا أخا أهل مصر. تفهم عنى فإننا لا نشك في الله أبداً.^٢

الثاني: لا شك في أن حكم العقل يكون مطابقاً للواقع دائماً ولا معنى لأن يكون الحكم العقلي خطأ ومخالفاً للواقع ولكن من الواضح أيضاً أن العقلاء بأنفسهم كثيراً ما يشتبه عليهم الامر ويخلطون بين أحكام الوهم والعقل ويضلون ويضلون من حيث لا يشعرون.

إن قلت: هذا الخلط والاشتباه قد يقع في فهم كلام السفراء الالهيين أيضاً فما هو الفرق؟!

قلت: إنا لا نكون في مقام إثبات العصمة لاتباع الانبياء في مقابل أرباب الفكر والنظر، بل نكون في مقام إثبات عصمة الانبياء والسفراء الالهيين في مقابل من يزعم أن له حق الاستبداد بآرائه وأنظاره في معرفة الحقائق، ويتوهم أن لا فرق بين الرجوع إلى المعلم الالهى والمفكر البشرى.

إن قلت: إذا كان مخاطب الانبياء والفلاسفة هو العقل فما هو الفرق بين المسلكين؟

قلت: إنا قد بينا أن المخاطب هو العقلاء وهم الذين كثيراً ما يشتبه عليهم أحكام العقل بالوهم وليس المخاطب هو العقل الذى لا يتصور له مخالفة مع الواقع الحق أبداً.

إن قلت: إذا كانت نتيجة الطريقتين هى عدم الامن من الخطأ والاشتباه لعامة الناس حيث إنا نكون عقلاء ولسنا بعقل فما هى فائدة التفرقة بين المقدمات؟!

قلت: أولاً هذا خلط بين المقامين اللذين ذكرناهما.

ثانياً: إذا رجع الناس في كل أمورهم إلى سفراء الله تعالى وحججه على خلقه الذين يحكم العقل بوجوب التسليم لهم مطلقاً فقد تصير دائرة الخلاف بينهم محدودة بمحدود خاصة ولا يتجاوز عن ما ينشأ من الخلاف في فهم بعض الظواهر وأمثالها ولا يكون خلافهم في الاصول والمباني كما هو وقع بين فيلسوف مؤمن وكافر وملحد وزنديق ومشرک ومنزه ومشبه ودهرى وجبرى ومادى و...

ثالثاً: إذا رجع العباد إلى من جعله الله تعالى حجة عليهم فيكونون معذورين في هذه الاختلافات القليلة بخلاف ما إذا قصرُوا في ذلك واستبدوا بآرائهم وأنظارهم.

هذا كله مضافاً إلى أن هذه الاختلافات القليلة التى تقع بين أتباع السفراء الالهيين أيضاً ترتفع من أصلها بالرجوع إليهم والسؤال منهم إذا كانوا مسلمين لهم غير معاندين ولا مكابرين.

قال الله تعالى:

آمن الرسول بما أنزل إليه من ربه والمؤمنون كل آمن بالله وملائكته وكتبه ورسله لا نفرق بين أحد من رسله وقالوا سمعنا وأطعنا غفرانك ربنا وإليك المصير.

١. الكافي، ١ / ١٧١.

٢. التوحيد، ٢٩٤ - ٢٩٥.

إن الدين عند الله الاسلام وما اختلف الذين أوتوا الكتاب إلا من بعد ما جاءهم العلم بغيا بينهم ومن يكفر بآيات الله فإن الله سريع الحساب.

لم يكن الذين كفروا من أهل الكتاب والمشركين منفكين حتى تأتيهم البينة رسول من الله يتلوا صحفا مطهرة فيها كتب قيمة وما تفرق الذين أوتوا الكتاب إلا من بعد ما جاءتهم البينة.

كان الناس أمة واحدة فبعث الله النبيين مبشرين ومنذرين وأنزل معهم الكتاب بالحق ليحكم بين الناس في ما اختلفوا فيه وما اختلف فيه إلا الذين أوتوه من بعد ما جاءتهم البينات بغيا بينهم فهدى الله الذين آمنوا لما اختلفوا فيه من الحق بإذنه والله يهدي من يشاء إلى صراط مستقيم.

أفلا يتدبرون القرآن ولو كان من عند غير الله لوجدوا فيه اختلافا كثيرا وإذا جاءهم أمرٌ من الأمن أو الخوف أذاعوا به ولو ردوه إلى الرسول وإلى ألى الأمر منهم لعلمه الذين يستنبطونه منهم ولو لا فضل الله عليكم ورحمته لاتبعتم الشيطان إلا قليلا.

وأما مسألة غيبة السفراء الالهيين فلا تضر بما ذكرناه لوجوه:

الف: إن الغيبة لا تكون امرا دائما.

ب: إنه لا ينسد بذلك السبيل إلى الاستنارة بعلومهم مطلقاً.

ج: الغيبة أمر يكون سببه ظلم الناس فذنبه عليهم لا على الله الرؤوف الحكيم فلا حجة في ذلك للناس على الله تعالى فإن وجود المحجج عليهم السلام لطف وتصرفهم لطف آخر وعدم تصرفهم ناشيء من ظلم من ظلمهم وغضب حقهم وجلس مجلسهم ونصب نفسه منصبهم في التعليم والارشاد وإجراء الاحكام الالهية.

إن قلت: أليس في أتباع الانبياء أيضاً من يعتقد اعتقاد اصحاب المعارف البشرية على وجه التأويل؟!

قلت: هؤلاء أيضاً يكونون معذورين في ذلك إذا كانوا قاصرين ولم يكونوا مقصرين، مضافاً إلى أن فعل هؤلاء لا يكون مبرراً لغيرهم ممن لم يذهب بهم الخطأ والقصور إلى التأويل الباطل.

الثاني: (من الادلة الدالة على بطلان المشي النظري) إرجع بنفسك إلى المعارف البشرية ثم احكم بما تشاء فإنك لا تراها إلا قائمة بوحدة وجود الخالق والمخلوق والجبر والتشبيه وقدم وجود العالم و... وكل ذلك يكون على خلاف ضرورة الاديان وبداهة العقول والبرهان.

وأما ما يرد على الاخذ بالسلوك الشهودي:

الاول: هو أن السلوك الشهودي عند كل أحد يختلف عما هو عليه عند غيره من حيث الاصول والفروع والمباني والشروط، فإن من شرط الموقفية والحصول على الحقيقة عند بعضهم هو التشيع، وعند آخر هو التسنن، وعند آخر هو الزندقة والالحاد، وعند آخر هو نفى كل دين وقيد وشرط، وحينئذ فإن أخذ بالجميع لزم التناقض، وإن رجح واحد منها على الاخرى فإن كان بالدليل فقد أبطل المبني، وإن كان بلا دليل لزم الترجيح بلا مرجح.^١

١. عن أبي عبد الله ع في رسالته إلى أصحاب الرأي والقياس أما بعد فإنه من دعا غيره إلى دينه بالارتياء والمقاييس لم ينصف ولم يصب حظه لأن المدعو إلى ذلك لا يخلو أيضاً من الارتياء والمقاييس ومتى ما لم يكن بالداعى قوة في دعائه علي المدعو لم يؤمن علي الداعى أن يحتاج إلى المدعو بعد قليل لأننا قد رأينا المتعلم الطالب ربما كان فائقا لمعلم ولو بعد حين ورأينا المعلم الداعى ربما احتاج في رأيه إلى رأي من يدعو وفي ذلك تحير

الثاني: ما هو الدليل على أن ما يصل إليه العارف السالك بالسلوك الرياضيات لا يكون من إلقاءات الالباسة والجن ... زائدة؟! هذا مع ما أشرنا إليه من الاختلافات الشديدة الموجودة بينهم إلى حد الكفر والشرك والاحاد والزندقة وعبادة الاوثان والاصنام ... بل قد بين في محله أن كل ما يتوهّمونه من كشف الحقائق وشهود الواقعيّات مع هذه الاختلافات الشديدة بينهم لا يمكن أن يكون إلا تلقينات نفسانية أو إلقاءات شيطانية كما يعترفون بذلك أحياناً وحينئذ فالمرجع في تمييز ذلك كله إن كان هو العقل والبرهان أو مطابقة الشرايع والاديان فهو إبطال للمبنى ورجوع عن نفس المدعى، وإن لم يكن ذلك فيلزم الترجيح بلا مرجح.

وحيئنذٍ فالطريق الوحيد الحق للوصول إلى معرفة الحقائق وحقيقة المعارف هو الاخذ عن من يعلمنا الكتب السماوية والحكم الالهية، ويرشد عقولنا إليما خفى علينا من قويم الادلة وصحيح البراهين العقلية ولا يخلط أحكام العقول بالاوهام والخيالات. ولا يجوز لاحد من طالبي الهداية والنجاة الاستبداد بأرائه وأنظاره، والاخذ بما يذهب به إليه مما يسميه عقلا وحكمة وهو كثيرا ما يكون وهما وخيالا وقد خفى على أصحابها ذلك، فإن هناك مزية الاقدام وفيه الهلاك السرمدي والعذاب الابدی والشقاوة بلا انقضاء ولا منتهى، والله جل آلاؤه لم يترك خلقه سدى ولم يهملهم أبدا ولم يجعل لعباده حجة على نفسه المقدسة الحكيمة في ضلالتهم وغوايتهم وظلمهم على أنفسهم، بل له الحجة على الخلايق أجمعين حيث بين لهم طرق رشادهم من كل جهة بلا فرق في ذلك بين ما يحتاجون إليه من

الجاهلون وشك المرتابون وظن الظانون ولو كان ذلك عند الله جائزا لم يبعث الله الرسل بما فيه الفصل ولم ينه عن الهزل ولم يعب الجهل ولكن الناس لما سفهوا الحق وغمطوا النعمة واستغنوا بجهلهم وتدابيرهم عن علم الله واكتفوا بذلك دون رسله والقوام بأمره وقالوا لا شيء إلا ما أدركته عقولنا وعرفته ألبابنا فولاهم الله ما تولوا وأهملهم وخذلهم حتى صاروا عبدة أنفسهم من حيث لا يعلمون ولو كان الله رضى منهم اجتهدهم وارتبأهم فيما ادعوا من ذلك لم يبعث الله إليهم فاصلا لما بينهم ولا زاجرا عن وصفهم وإنما استدللنا أن رضا الله غير ذلك ببعثه الرسل بالأمور القيمة الصحيحة والتحذير عن الأمور المشككة المفسدة ثم جعلهم أبوابه وصراطه والأدلاء عليه بأمر محجوبة عن الرأى والقياس فمن طلب ما عند الله بقياس ورأى لم يزد من الله إلا بعدا ولم يبعث رسولا قط وإن طال عمره قابلا من الناس خلاف ما جاء به حتى يكون متبوعا مرة وتابعا أخرى ولم ير أيضا فيما جاء به استعمل رأيا ولا مقياسا حتى يكون ذلك واضحا عنده كالوحي من الله وفي ذلك دليل لكل ذى لب وحجى أن أصحاب الرأى والقياس مخطئون مدحسون وإنما الاختلاف فيما دون الرسل لا في الرسل فإياك أيها المستمع أن تجمع عليك خصلتين إحداهما القذف بما جاش به صدرك واتباعك لنفسك إلى غير قصد ولا معرفة حد والأخرى استغناؤك عما فيه حاجتك وتكذيبك لمن إليه مردك وإياك وترك الحق سامة وملالة وانتجاعك الباطل جهلا وضلالة لأننا لم نجد تابعا لهواه جائزا عما ذكرنا قط رشيدا فانظر في ذلك. (المحاسن، ٢٠٩/١).

قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَا أَحَدٌ أَحَبَّ إِلَيَّ مِنْكُمْ إِنَّ النَّاسَ سَلَكَوا سَبِيلًا شَتَّى مِنْهُمْ مَنْ أَخَذَ بِهَوَاهُ وَمِنْهُمْ مَنْ أَخَذَ بِرَأْيِهِ وَإِنِّكُمْ أَحَدْتُمْ بِأَمْرِ لَهُ أَصْلٌ. (وسائل الشيعة، ٢٦/٦٠).

قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ مُحَمَّدٌ بْنُ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَا زُرَّارَةُ إِنِّيكَ وَأَصْحَابُ الْقِيَّاسِ فِي الدِّينِ فَإِنَّهُمْ تَرَكُوا عِلْمَ مَا وَكَّلُوا بِهِ وَتَكَلَّفُوا مَا قَدْ كَفَّوهُ يَتَأَوَّلُونَ الْأَخْبَارَ وَيَكْذِبُونَ عَلَيَّ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ وَكَأَنِّي بِالرَّجُلِ مِنْهُمْ يُبَادِي مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ قَبِيحٌ مِنْ خَلْفِهِ وَيُبَادِي مِنْ خَلْفِهِ قَبِيحٌ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ قَدْ تَاهُوا وَتَحَبَّرُوا فِي الْأَرْضِ وَالدِّينِ. (وسائل الشيعة، ٢٦/٦٠).

عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ فِي حَدِيثٍ إِنَّمَا كُفِّ النَّاسُ ثَلَاثَةَ مَعْرِفَةِ الْأَنْتَمَةِ وَالتَّسْلِيمِ لَهُمْ فِيمَا وَرَدَ عَلَيْهِمْ وَالرَّدِّ إِلَيْهِمْ فِيمَا اخْتَلَفُوا فِيهِ. (وسائل الشيعة، ٢٧/٦٠).

عَنْ يُونُسَ بْنِ يَعْقُوبَ أَنَّهُ قَالَ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي حَدِيثٍ إِنِّي سَمِعْتُكَ تَنْهَى عَنِ الْكَلَامِ وَتَقُولُ وَيْلٌ لِأَصْحَابِ الْكَلَامِ فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَ إِنَّمَا قُلْتُ وَيْلٌ لَهُمْ إِنْ تَرَكُوا مَا أَقُولُ وَذَهَبُوا إِلَيَّ مَا يُرِيدُونَ. (وسائل الشيعة، ٢٧/٦٠).

الامور العقلية البرهانية والسمعيات التعبدية، بل الامر في الاول أكد وأشد وأعظم وأهم بلا شبهة، فما رضى لهم بالضلال والاضلال بترك مدرسة الوحي والايقان، والذهاب إلى ما يلقيه إليهم الابالسة والانظار والافكار والاوهام، فإنه تعالى لا يفعل بعباده إلا الاصلح لهم، وإن الله لا يظلم الناس شيئاً ولكن الناس أنفسهم يظلمون حيث ينصبون أنفسهم مقام الانبياء والاصياء وقد يتوهم بعضهم مع ذلك أنهم من أتباع الانبياء والاولياء!

يقول الامام الباقر عليه السلام:

بلية الناس علينا عظيمة، إن دعوناهم لم يستجيبوا لنا، وإن تركناهم لم يهتدوا بغيرنا. (امالى صدوق قدس سره، ٦٠٩؛ بحار الانوار، ٤٦ / ٢٨٨).

وعن يونس بن عبد الرحمن:

قلت لابي الحسن الاول عليه السلام: بم أوجد الله؟ فقال: يا يونس، لا تكونن مبتدعا من نظر برأيه هلك، ومن ترك أهل بيت نبيه ضل، ومن ترك كتاب الله وقول نبيه كفر. (الكافي، ١ / ٥٦).

وعن أمير المؤمنين عليه السلام:

إن الله لو شاء لعرف العباد نفسه، ولكن جعلنا أبوابه وصراطه وسبيله والوجه الذي يؤتى منه. (إثبات الهداة، ١ / ٥٩، عن الكافي).

عن الامام الصادق عليه السلام:

لو لا نحن ما عُرِفَ الله. (الكافي، ١ / ١٤٤؛ التوحيد، ١٥١ - ٢٩٠؛ بحار الانوار، ٣ / ٢٧٣).

وقد صرحت نصوص أهل العصمة بأن من يتكلم في حقايق المعارف إما أن يتكلم بما أخذه من أهل العصمة والوحي وإما أن يتكلم في ذلك من تلقاء نفسه، ومن البديهي أنه لا يكون مصداق هذا القسم إلا أصحاب المدارس المعارف البشرية والاراء والانظار الذين يظهرون الاستغناء عن الوحي والتعلم.

أصل الدين وأساسه

وقد تحصل مما بيناه أنه يمكن أن يقال بأن للدين من جهة تمييز المؤمن عن الكافر أصلاً واحداً وهو:

وجوب معرفه الحجة والتسليم له.

ومن الواضح حينئذ:

ألف: هذا تعريف جامع لجميع الاديان.

ب: هذا التعريف كاف بنفسه لاجراج منكر الضروريات الدينية من عداد المؤمنين، ولا يحتاج معه إلى قيد آخر لذلك

ج: هذا التعريف كاف بنفسه لاجراج من ينكر غير الضروريات الدينية مع علمه بأنها من الدين ولا يحتاج معه إلى قيد آخر.

د: لا نحتاج مع هذه التعريف إلى تمييز الضروريات الدينية من غير ها.

قال الامام الباقر عليه السلام:

إنما كلف الناس ثلاثة: معرفة الائمة، والتسليم لهم في ما ورد عليهم، والرد إليهم في ما اختلفوا فيه. (الكافي، ١ / ٣٩٠).

إن قلت: إذا كان وجوب معرفة الحجة مقدماً على معرفة الله يلزم الدور.

قلت: بل إن حكم العقل بوجوب التسليم للحجة الالهية والعلم بوجود الخالق المتعال وصفاته وأفعاله كما يبينه الحجة عليه السلام يحصلان في مرتبة واحدة ولا يجب أن يكون هناك تقدم وتأخر أصلاً هذا أولاً.

وثانياً يمكن أن يقال: إن نوع الانسان بأجمعهم غريق في بحر مجهولاتهم الكثيرة ولا سيما بالنسبة إلى أمر مبدئهم ومعادهم، فإذا وجدوا من أثبت أن له تقدماً على غيره في العلم والقدرة يحكم العقل بوجوب الاخذ عنه لا بأنظار أنفسهم وأمثالهم.

والعلم بتقدم هؤلاء على غيرهم من افراد البشر يمكن أن يحصل لكل أحد باختبارهم والسؤال منهم بالاجابة عن المغيبات والاثيان بما يعجز عن فعله هو بنفسه وأمثاله، وذلك مع صرف النظر عن أنا هل أثبتنا قبل ذلك أن هناك لها مرسلات بالمعجزات أم لم تثبت فلا دور.

ولا شك في أن تحصيل العلم بهذا الامر من طريق العقل أسهل من الابتداء بمعرفة الله الخالق المتعال كما هو حقه بل إننا ما وجدنا أحداً اهتدى إلى المعارف الحقة كما ينبغي من الطريق الثاني بل ما رأيناهم إلا بين ملحد وزنديق ومشبه وضال ...

قال مولانا الامام الكاظم عليه السلام:

يا يونس، لا تُكُونَنَّ مبتدعاً، مَنْ نَظَرَ بِرَأْيِهِ هَلْكَ، وَمَنْ تَرَكَ أَهْلَ بَيْتِ نَبِيِّهِ ضَلَّ، وَمَنْ تَرَكَ كِتَابَ اللَّهِ وَقَوْلَ نَبِيِّهِ كَفَرَ. (الكافي: ٥٦/١).

بل من الواضح أن سنة الانبياء والسفراء الالهيين كانت جارية على ما أشرنا إليه وطريق أصحاب المعارف البشرية هو الثاني حيث إن الانبياء عليهم السلام يدعون الناس إلى معرفة الله تعالى ووجوب التسليم لما جاؤوا به لهم في مرحلة واحدة بلا تقدم ولا تأخر، ولكن الذين يطلبون معرفة الله من عند أنفسهم الى أن يبحثوا بعد ذلك عن معرفة أنبيائه ورسله وحججه قد انتهى أمرهم إلى الضلال في معرفة الله والجبر والتشبيه ووحدة وجود الخالق والمخلوق بل إلى إنكار نبوة الانبياء والسفراء الالهيين وادعاء الاستغناء عنهم بل معارضتهم والرد عليهم كما هو مشهور من مذهب اصحاب المعارف البشرية.

يقول العلامة المجلسي قدس سره:

ذكر الصفدي في شرح لامية العجم: إن المأمون لما هادن بعض ملوك النصارى - أظنه صاحب جزيرة قبرس - طلب منهم خزانة كتب اليونان - وكانت عندهم مجموعة في بيت لا يظهر عليه أحد - فجمع الملك خواصه من ذوي الرأي واستشارهم في ذلك فكلهم أشار بعدم تجهيزها إليه إلا مطران واحد فإثمه قال: جهزها إليهم، ما دخلت هذه العلوم على دولة شرعية إلا أفسدتها وأوقعت الاختلاف بين علمائها.

وقال في موضع آخر:

إن المأمون لم يبتكر النقل والتعريب - أي لكتب الفلاسفة - بل نقل قبله كثير، فإن يحيى بن خالد بن برمك عرب من كتب الفرس كثيراً مثل كيلة ودمنة، وعرب لاجله كتاب المجسطي من كتب اليونان، والمشهور أن أول من عرب كتب اليونان خالد بن يزيد بن معاوية لما أولع بكتب الكيمياء. ويدل على أن الخلفاء وأتباعهم كانوا مائلين إلى الفلسفة وأن يحيى البرمكي كان محبا لهم ناصراً لمذهبهم ما رواه الكشي بإسناده عن يونس

بن عبد الرحمن قال: كان يحيى بن خالد البرمكي قد وجد على هشام شيئاً من طعنه على الفلاسفة، فأحب أن يغري به هارون ويضربه على القتل... ثم ذكر قصة طويلة في ذلك أوردناها في باب أحوال أصحاب الكاظم عليه السلام، وفيها: أنه أخفى هارون في بيته ودعا هشاماً لينظر العلماء وجروا الكلام إلى الامامة وأظهر الحق فيها، وأراد هارون قتله فهرب ومات من ذلك الخوف رحمه الله،

وعد أصحاب الرجال من كتبه كتاب الرد على أصحاب الطبائع، والرد على أرسطاطاليس في التوحيد، وعد الشيخ منتجب الدين في فهرسه من كتب قطب الدين الراوندي كتاب تهافت الفلاسفة، وعد النجاشي من كتب الفضل بن شاذان كتاب الرد على الفلاسفة وهو من أجلة الاصحاب، وطعن عليهم الصدوق رحمه الله في مفتتح كتاب إكمال الدين^١.

ولاحظ رجال النجاشي رحمه الله في أحوال هشام بن الحكم حيث ذكر من جملة كتبه: كتاب الدلالة على حدث الاجسام، وكتاب الرد على الزنادقة، وكتاب الرد على أصحاب الطبائع، وكتاب الرد على أرسطاطاليس في التوحيد^٢. وذكر من جملة كتب الشيخ الاجل الحسن بن موسى النوبختي كتاب الرد على أهل المنطق وكتاب التوحيد الكبير والتوحيد الصغير^٣. وذكر من كتب علي ابن احمد الكوفي كتاب الرد على أرسطاطاليس^٤. وذكر من كتب علي بن محمد بن العباس كتاب الرد على أهل المنطق وكتاب الرد على الفلاسفة^٥. وذكر من كتاب محمد بن احمد بن ابراهيم الجعفي الكوفي كتاب مبتداء الخلق^٦. وذكر من كتب هلال بن ابراهيم كتاب الرد على من رد آثار الرسول واعتمد نتائج العقول^٧. وذكر من كتب الشيخ المفيد كتاب جوابات الفيلسوف في الاتحاد وكتاب الرد على أصحاب الحلاج^٨. ومن كتب فضل بن شاذان كتاب الرد على الفلاسفة^٩ وغيرها من الكتب.

وليعلم أن الاختلاف بين علمائنا المتكلمين والانبياء عليهم السلام ينحصر بالاسلوب وتقدم بعض المباحث وتأخر بعضها الاخر غالباً (كما أن الامر يكون كذلك في الفرق بين الكتب الفقهية وروايات الاحكام الفرعية) وليس بينهما اختلاف في الاصول والمباني والنتائج وذلك حيث إن المتكلم يبتدئ بإثبات وجود الله تعالى وصفاته وأفعاله ثم يبحث عن معرفة النبي والامام وأوصافهما ووجوب اتباعهما ولكن في مسلك الانبياء والائمة كان إثبات نبوة الانبياء مقارناً لإثبات وجود الله تعالى وإرساله الرسل وإثبات وجوب طاعتهم والاخذ عنهم حيث إن كل ذلك يثبت بنفس إراءتهم المعجزات كما بيناه، ولكن مع هذا كله حيث إن المتكلمين يتعلمون العلوم العقلية البرهانية الاعتقادية في مدرسة العلوم الالهية ويعرفون الله وحججه في مرتبة واحدة ثم في مقام التعليم والتقرير يتدوون بإثبات وجود الله تعالى ثم إثبات أنبيائه وحججه فلا يختلفون عنهم في النتائج والاصول والمباني ولا يفترون عنهم إلا بالاسلوب.

١. بحار الأنوار ٥٧ / ١٩٧

٢. رجال النجاشي: ٤٣٣ رقم ١١٦٤ طبع قم، مؤسسة النشر الإسلامي.

٣. المصدر: ٦٣ رقم ١٤٨

٤. المصدر: ٢٦٥ رقم ٦٩١

٥. المصدر: ٢٦٩ رقم ٧٠٤

٦. المصدر: ٣٧٤ رقم ١٠٢٢

٧. المصدر: ٤٤٠ رقم ١١٨٦

٨. المصدر: ٤٠٠ رقم ١٠٦٧

٩. المصدر: ٣٠٧ رقم ٨٤٠

ولكن أرباب المعارف البشرية حيث يقولون فيها بظنونهم وأفكارهم - وإن الله تعالى ما أشهدهم خلق السماوات والارض ولا خلق انفسهم - فابتعدوا في أصول اعتقاداتهم وفروعها مما يحكم به العقل والبرهان وورد في الشرايع والاديان وذهبوا الى الاعتقاد بوحدة وجود الخالق والمخلوق، ووجوب سنخية وجودهما، وأزلية وجود العالم، والجبر، وإنكار حقيقة الحشر والمعاد والثواب والعقاب وغير ذلك أو تأويلها على غير وجوهها مما بين في محله.

إن قلت: ما هو الفارق بين اصحاب المعجزات والذين يأتون بالسكر والشعبذة وأمثالهما من الامور الغريبة؟ قلت: إن الذين يأتون بهذه الامور إن لم يكن لهم دعوى النبوة والسفارة الالهية فلا يضرنا أمرهم شيئاً ولا نعبأ بوجودهم ولا بعدمهم؛ وإن كان لهم دعوى النبوة والسفارة عن الله تعالى فإن كان هناك خالق عدل ورب حق - وهو كذلك - فعليه أن يفصح الكاذب ويبطل دعواه وإلا فلا شيء علينا ولكننا معذورين باتباعنا لكل من وجدناه متقدماً على جميع الناس في علمه وقدرته وكماله.

إن قلت: فعلى هذا تلزم حجية الظن وترجيح الارجح لا الاخذ بما هو مقطوع به عقلاً. قلت: اولاً لا اشكال في حجية الظن في مثل المقام بل إن وجوب الاخذ بالارجح والاسلم هو مقتضى حكم العقل القطعى اليقيني.

دخل رجل من الزنادقة علي الرضا عليه السلام وعنده جماعة فقال له أبو الحسن عليه السلام: أيها الرجل أرايت إن كان القول قولكم وليس هو كما تقولون ألسنا وإياكم شرعاً سواء ولا يضرنا ما صلينا وصمنا وزكينا وأقرنا فسكت. فقال أبو الحسن عليه السلام: وإن يكن القول قولنا وهو كما نقول ألسنتم قد هلكتم ونجونا. (التوحيد، ٢٥١).

قال أبو عبد الله عليه السلام: يا عبد الكريم... إن يكن الامر كما تقول وليس كما تقول نجونا ونجوت وإن يكن الامر كما نقول وهو كما نقول نجونا وهلكتم. (التوحيد، ٢٩٨).

ثانياً: إن كمالات السفراء الالهيين ليس على حد يبقى لنا عند رؤيتنا إياهم شك في حقانيتهم فإن الله الحجة البالغة.

ثالثاً: إن صح لنا فرض أن يكون هناك شخص ولم يحصل له اليقين بوجوب اتباع الانبياء عليهم السلام بعد علمه بكمالاتهم ومعجزاتهم فليس هو مكلفاً عقلاً ولا اشكال في ذلك.

وقد ظهر بهذا كله أنه يجب اتباع اصحاب المعجزات وإن لم تثبت قبل ذلك وجود الخالق تبارك وتعالى وكونه عدلاً حكيماً، ولا يلزم دور ولا أى اشكال آخر في ذلك .

ثم إن كثيراً ممن يذهب إلى تعلم العلوم النظرية اليونانية وتعليمها وترويجها والدفاع عنها يدافع عن نفسه بأن يقول: لا اختلاف بين العقائد الفكرية مع ما جاء به السفراء الالهية وأوصيائهم المعصومون.

ويرد عليه: إن هذا غفلة عن أحد الامرين أو كليهما وإلا فمن وصل إلى كنه المعارف البشرية من جانب وما جاء به أولياء الوحي من المعارف العقلية من جانب آخر يجد أنهما لا يشتركان حتى في نقطة واحدة كما سنشير إلى موارد ذلك بالتفصيل أن شاء الله تعالى.

ثم إن هنا سؤالاً آخر وهو:

إن كان دعوى مساوقة العلوم السماوية مع المعارف البشرية صادقة فلم يوجبون دراسة تلك النظريات ويهتمون

إلى حفظها وتعليمها وتعلمها أشد الاهتمام ولا يرون الطالبين في غنى عنها؟!

هل أن أبناء الفكر البشري يكونون أعلى فهما وأغزر علما في تشخيص الأدلة والبراهين العقلية من رسول رب العالمين صلى الله عليه وآله وسلم وأمير المؤمنين وأولاده المعصومين عليهم السلام؟!

أم أمرنا باتباع أولئك المستبدين بآرائهم وأنظارهم - دون الانبياء والأئمة عليهم السلام - والفحص عن ما سطوروا فنأخذ بذلك تعبدا؟!

أم هل وجدنا نقصاً في بيان الحجج الإلهية عليهم السلام وتقريرهم للمعارف العقلية البرهانية الراجعة إلى المبدء والمعاد؟!

أتى عمر رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم فقال: إنا نسمع أحاديث من يهود تعجبنا فترى أن نكتب بعضها؟ فقال: أمتهوكون كما تهوكت اليهود والنصارى؟! لقد جئتمكم بها بيضاء نقية ولو كان موسى حيا ما وسعه إلا اتباعي. (معاني الاخبار، ٢٨٢).

أم هل أن الناس إذا رأوا محاسن كلام مواليتهم المعصومين عليهم السلام - وهم أمراء الكلام - لاحبوهم واتبعوهم وهذا غير مرضى لله تعالى فندعوا إلى محبة غيرهم واتباعهم بتحسين كلامهم وتزيين مرامهم؟!

الامام الرضا عليه السلام:

رحم الله عبداً أحببنا. فقلت له: كيف يحببى أكرمك؟ قال: يتعلم علومنا ويعلمها الناس فإن الناس لو علموا محاسن كلامنا لاتبعونا... (معاني الاخبار، ٢٨٢).

وقال:

رحم الله عبداً حببنا إلى الناس ولم يبغضنا إليهم أما والله لو يروون محاسن كلامنا لكانوا به أعزّ وما استطاع أحد أن يتعلق عليهم بشيء ولكن أحدهم يسمع الكلمة فيحطّ إليها عشراً. (الكافي، ٨ / ٢٢٩).

تمهيد:

ان الناس في طلبهم معرفة الله تعالى - بل وغيره تعالى من الامور النظرية - على اقسام:

الف: اهل الاستدلال والتمسك بالأدلة البحثية الموصلة لهم الى ما يرومون معرفته وتحصيل اليقين به وان كان يقينهم في متن الواقع جهلاً مركباً ولكن ذلك حجة عليهم ماداموا قاطعين ومتيقنين وذلك لذاتية حجية القطع واليقين. وتسمى هذه المعرفة بالمعرفة الاستدلالية، وسالكو هذا السبيل هم الفلاسفة والمتكلمين والفقهاء والاصوليون والاخباريون وان كان بعضهم يدعون ان معرفة الله تعالى لا تحتاج الى الاستدلال واقامة الدليل لكونها بديهية (ولكن كلهم يعتقدون بان سنخ معرفة الله تعالى هي سنخ المعرفة العقلية والاقرار والاعتراف بوجود موجود خارج عن حقيقة وجود الانسان).

هذا كله من حيث وحدة طريقهم من جهة تحصيل المعرفة والعلم ولكن بين بعضهم مع بعض آخر اختلافا عظيماً من جهة المدعى ومواد البحث والنظر.

ب: اهل الكشف والشهود والتجريد وهؤلاء هم العرفاء والصوفية والسوفسطائية واهل التفكيك فانهم يطلبون المعرفة الاستدلالية ولا يرون اية قيمة للاستدلال والقطع واليقين ويدعون ان العلم هو نفس ما يجده العالم في ذاته بالحضور (وهو وجدان ذات المعلوم بلا واسطة) واما ما وراء ذلك فيقولون إنه لا يمكن لنا العلم بوجود شيء مطلقاً ويقولون انا ان فرضنا ان هناك شيئاً وراء واجدية العالم وكشفه وشهوده فلا طريق لنا الى اثباته او نفيه.

ثم ان بعض الناس يزعمون ان بعض هؤلاء لا ينكرون المعرفة الاستدلالية بل يعدون المعرفة الكشفية التجريدية اعلى واكمل من المعرفة الاستدلالية» كما ان بعضا آخر من اهل البحث يزعمون ان السوفسطائية ينكرون وجود العالم الخارج عن تخيلاتهم ولكن الحق خلاف ذلك حيث ان السوفسطائية ايضا لا ينكرون ذلك بل يقولون انه لا سبيل لنا الى نفى العالم الخارج من نفسنا او اثباته.

ج: اهل العقل والوحى وهم الانبياء واوصيائهم المعصومون صلوات الله عليهم اجمعين فانهم لا يشتبه الامر عليهم ولا يخلطون الاوهام والظنون بما يحكم به العقل في علومهم فلا يقعون في الجهل المركب ابدا والا كانوا داخلين في القسم الأول.

فالطوائف الثلاث هم:

الف: اهل القطع والفكر - والشك والظن والوهم والجهل المركب - (قطع گرا، يقين گرا)

ب: اهل الكشف والتجريد

ج: اهل العقل والوحى

ما هو شان العقل البشرى والعقل الرواى فى طريق معرفة الواقعات؟

تقسيم العقل بالاقسام المختلفة الدائرة على بعض الالسن - كالعقل الفطرى والعقل الاصطلاحى و العقل الفلسفى والعقل الروائى والعقل البين وغير البين و... - لا وجه لها مطلقا بل ان العقل من حيث الثبوت هو الامر المصون عن الخطا والزلل ولكنه ليس فى متناولنا دائما والا لكننا معصومين عن الخطا بل نحن اهل الفكر والنظر، ومبادئ الفكر يعم الامور العقلية والظنية والوهمية وقد يشتبه الامر علينا فنجعل الوهم والظن مكان العقل فنقع فى الجهل المركب. ومن هنا ترى انا لا نكلف الا بالفكر والقطع واليقين وذلك حجة علينا ما دمنا قاطعين ومتيقنين. وعلى اى حال فالعقل والعقل لا يقبل التقسيم.

ما هو طريق النبل الى ما هو حجة علينا، وكيف نفرق بين الحق والباطل؟

الحجة علينا هى القطع واليقين وبه نفرق بين الحق والباطل وان كنا فى الجهل المركب، وتقسيم القاطع لمتيقنة بالمطابق للواقع وغير المطابق للواقع فامر محال ومخالف لنفس كون يقينه يقينا.

و اما ما يقال فى شان علم المنطق من انه العلم بقوانين تعصم مراعاتها الذهن عن الخطا والزلل ففيه سفسطة واضحة حيث ان ذلك امر صحيح لكن من حيث الواقع وعالم الثبوت وليس ذلك فى متناولنا دائما ولذا نحن لا نكلف بالعصمة بل تكليفنا بذلك تكليف بما لا يطاق، ومن الواضح انا لا يمكننا حفظ أنفسنا عن الخطا فى نفس مراعات القوانين، والنتيجة تتبع اخس المقدمات، فالعصمة لاهلها.

فالتعريف المذكور ليس الا كقول القائل: إنا ان لم نخطأ لم نخطأً ونعصم عن الزلل! وكقول القائل: انا تقدر على العصمة ولكن بشرط ان لا نخطأ!! ومن البديهي انا تقع فى الخطا حتى فى نفس مراعات القوانين من حيث لا نشعر فمن حيث الإثبات والفعلية لا طريق لنا لصيانة أنفسنا عن الخطا، بل ولا نكلف بذلك كما قدمناه. هذا كله من حيث المعرفة الحجة الباطنة علينا وهى العقل، واما من حيث معرفة الحجة الظاهرة - وهى الانبياء والرسل - فطريق معرفتهم هو معرفة اشخاصهم وشؤونهم ومعجزاتهم، ومن الواضح غير القابل للإنكار ان معرفتهم وحكم العقل بوجود متابعتهم - وهم على مكانتهم وفضلهم المسلم لكل من راجع أحوالهم - هى اول اصل عقلى واعتقادى وهى مقدمة على معرفة الله تعالى ولا دور فى ذلك اصلا كما بيناه مفصلا فى مقالة ما هو الطريق الى معرفة الله تعالى.

هل المعيار لمعرفة الحق هو الامام عليه السلام ام الامام هو معيار الحق؟!

و الجواب هو ان من حيث الواقع والثبوت فيبينهما ملازمة تامة لا يقصر احدهما عن الاخر ولا يفترق عنه اصلا:

على مع الحق والحق مع على ...

على مع القران والقران مع على ...

واما من حيث الاثبات وفعلية التكليف فمعيار الحق هو الامام المعصوم مطلقا وذلك حيث انه لا يمكننا أن نعرف الحق من الباطل غالبا في حين أن الإمام هو الذي يمكننا مواجهته دائما ويسهل لكل أحد معرفة كمالاته ومعجزاته وفضائله الفائقة على غيره. كما ان معرفة القران الناطق هو المقدم على معرفة القران الصامت بنفس الدليل وذلك من حيث فعلية التكليف المتوجه اليها المقدور لنا والا فمن حيث الواقع وعالم الثبوت فلا يفترقان هما ابدا.

الدليل علي بعض مواضع المباحث الاعتقادية في كتب أعلامنا المتقدمين

حقيقة معنى العلم والمعرفة (وليس منها العلم الحضورى):

الاقتصاد للشيخ الطوسي قدس سره، ٩ - ٢٠؛ تقريب المعارف لأبي الصلاح الحلبي قدس سره: ٩٣؛ الكافي لأبي الصلاح الحلبي قدس سره: ٤٥؛ قواعد المرام لابن ميثم البحراني قدس سره: ٢٦؛ المسلك في أصول الدين للمحقق الحلبي قدس سره: ٦٦؛ شرح الاحقاق: ١ / ١٤٧.

إنه تعالى لا يدرك:

الاقتصاد للشيخ الطوسي قدس سره: ١٩ - ٤٢؛ تقريب المعارف لأبي الصلاح الحلبي قدس سره: ٨٧ - ٩٢ - ٩٣؛ الكافي لأبي الصلاح الحلبي قدس سره: ٤٥؛ قواعد المرام لابن ميثم البحراني قدس سره: ٤٧ - ٧٥؛ البرهان علي ثبوت الايمان للديلمى قدس سره: ٤٨؛ المسلك في أصول الدين للمحقق الحلبي قدس سره: ٦٦؛ شرح الاحقاق: ١ / ١٢٨.

الصانع تعالى يبين المصنوع ولا يشبهه شيء ذو مقدار وأجزاء وجهة:

الاقتصاد للشيخ الطوسي قدس سره: ١٧ - ١٨ - ٢٠ - ٢٤ - ٣٨ - ٤٤؛ تقريب المعارف لأبي الصلاح الحلبي قدس سره: ٦٨ - ٧٠ - ٧١ - ٦٩ - ٧٨ - ٧٩ - ٨٢ - ٨٣ - ٨٦ - ٨٧ - ٨٨؛ الكافي لأبي الصلاح الحلبي قدس سره: ٤٥ - ٤٦؛ قواعد المرام لابن ميثم البحراني قدس سره: ٤٧ - ٧٥ - ٦٨ - ٧٣؛ عجالة المعرفة للراوندى قدس سره: ٣٣؛ أعلام الدين للديلمى قدس سره: ٣٥؛ البرهان علي ثبوت الايمان للديلمى قدس سره: ٤٧ - ٤٨؛ المسلك في أصول الدين للمحقق الحلبي قدس سره: ٧١؛ الصراط المستقيم للبياضى العاملى قدس سره: ١ / ٢٠؛ شرح الإحقاق: ١ / ١٧١ - ١٧٢

لا يكون الفعل إلا حادثا

الاقتصاد للشيخ الطوسي قدس سره: ٤٧.

برهان وجوب وجود ماسوي الواحد تعالى بمحدث يباينه

الاقتصاد للشيخ الطوسي قدس سره: ٢١؛ تقريب المعارف لأبي الصلاح الحلبي قدس سره: ٦٧ - ٧٠ - ٨٣؛ الكافي

لأبي الصلاح الحلبي قدس سره: ٤٠؛ أعلام الدين للديلمى قدس سره: ٣٥ - ٣٦.

علم الله تعالى ومعناه وعمومه

الاقتصاد للشيخ الطوسي قدس سره: ١٨ - ٣٤ - ٥٠؛ نكت اعتقاده للشيخ المفيد قدس سره: ٢٤؛ عجالة المعرفة للراوندى قدس سره: ٣١؛ المسلك في أصول الدين للمحقق الحلبي قدس سره: ٥٣؛ أنوار الملكوت في شرح الياقوت للعلامة الحلبي قدس سره: ٩٢.

قدرته تعالى ومعناها وعمومها

نكت اعتقاده للشيخ المفيد قدس سره: ٢٣؛ أعلام الدين للديلمى قدس سره: ٣٥؛ المسلك في أصول الدين للمحقق الحلبي قدس سره: ٥٣؛ أنوار الملكوت في شرح الياقوت للعلامة الحلبي قدس سره: ٩٢؛ الصراط المستقيم للبياضى العاملى قدس سره: ١ / ٢٠.

استحالة ما لا نهاية له

الاقتصاد للشيخ الطوسي قدس سره: ٢٤ - ٢٨ - ٣١؛ تقريب المعارف لأبي الصلاح الحلبي قدس سره: ٧٦ - ٨١ - ٨٧؛ قواعد المرام لابن ميثم البحراني قدس سره: ٥٦ - ٥٨ - ٦٢؛ عجالة المعرفة للراوندى قدس سره: ٢٩؛ أعلام الدين للديلمى قدس سره: ٣٥.

لا يجتمع البدء مع عدم التناهي

الاقتصاد للشيخ الطوسي قدس سره: ٢٤.

استحالة انقضاء ما لا نهاية له (حدوث العالم)

قواعد المرام لابن ميثم البحراني قدس سره: ٥٧؛ المسلك في أصول الدين للمحقق الحلبي قدس سره: ٤١.

احتياج المحدث إلى المحدث

الاقتصاد للشيخ الطوسي قدس سره: ٢٥.

الحدوث هو علة الاحتياج

الاقتصاد للشيخ الطوسي قدس سره: ٢٦؛ تقريب المعارف لأبي الصلاح الحلبي قدس سره: ٧٢.

الآمكان هو علة الاحتياج

قواعد المرام لابن ميثم البحراني قدس سره: ٤٨ - ٦٨.

لا يعرف الله إلا بفعله من طريق الاستدلال وبطلان طريق الآلهام والتصفية

الاقتصاد للشيخ الطوسي قدس سره: ٣٧ - ٤١؛ تقريب المعارف لأبي الصلاح الحلبي قدس سره: ٨٦؛ الكافي لأبي الصلاح الحلبي قدس سره: ٣٩ - ٤٤ - ٤٥؛ قواعد المرام لابن ميثم البحراني قدس سره: ٢٦ - ٣١؛ أعلام الدين للديلمى قدس سره: ٣٨؛ البرهان علي ثبوت الإيمان للديلمى قدس سره: ٤٤ - ٤٧ - ٤٨؛ المسلك في أصول الدين

للمحقق الحلبي قدس سره: ٦٦؛ الصراط المستقيم للبياضى العاملى قدس سره: ١ / ٢٠

الغرض من الخلق هو إيصال النفع إلى المخلوق وتعرض الثواب

الاقتصاد للشيخ الطوسى قدس سره: ٣١ - ٥٢؛ تقريب المعارف لأبى الصلاح الحلبي قدس سره: ١١٥ - ١١٧؛ قواعد المرام لابن ميثم البحرانى قدس سره ٨٩؛ عجالة المعرفة للراوندى قدس سره: ٣٣.

الفعل لا يكون إلا عن القادر المختار

الاقتصاد للشيخ الطوسى قدس سره: ٢٧.

تأويل علم الله تعالى بنفسه

الاقتصاد للشيخ الطوسى قدس سره: ٣٨.

إن الله تعالى قادر مختار

الاقتصاد للشيخ الطوسى قدس سره: ٢٨؛ تقريب المعارف لأبى الصلاح الحلبي قدس سره: ٧٨؛ قواعد المرام لابن ميثم البحرانى قدس سره: ٨٢ - ٨٤؛ عجالة المعرفة للراوندى قدس سره: ٣٠؛ المسلك فى أصول الدين للمحقق الحلبي قدس سره: ٤١ - ٤٢ - ٤٣.

إن الله تعالى مرید كاره

الاقتصاد للشيخ الطوسى قدس سره: ٣١؛ الكافى لأبى الصلاح الحلبي قدس سره: ٤٢.

المحدث لا يكون محدثاً بالاختراع بل بالمباشرة أو التوليد

الاقتصاد للشيخ الطوسى قدس سره: ٣١؛ تقريب المعارف لأبى الصلاح الحلبي قدس سره: ٧٩ - ٨٢؛ الكافى لأبى الصلاح الحلبي قدس سره: ٤٢؛ المسلك فى أصول الدين للمحقق الحلبي قدس سره: ٥٧؛ أنوار الملكوت فى شرح الياقوت للعلامة الحلبي قدس سره: ٥٧؛ الصراط المستقيم للبياضى العاملى قدس سره: ١ / ٢٠.

إنه تعالى واحد، ونفى التركيب

الكافى لأبى الصلاح الحلبي قدس سره: ٤٦؛ عجالة المعرفة للراوندى قدس سره: ٣٣؛ المسلك فى أصول الدين للمحقق الحلبي قدس سره: ٥٥.

إنه تعالى قادر لنفسه

الاقتصاد للشيخ الطوسى قدس سره: ٣٣؛ تقريب المعارف لأبى الصلاح الحلبي قدس سره: ٧٦.

إن الله تعالى عالم لنفسه

قواعد المرام لابن ميثم البحرانى قدس سره: ٧٨؛ عجالة المعرفة للراوندى قدس سره: ٣٠؛ المسلك فى أصول الدين للمحقق الحلبي قدس سره: ٤٥.

بطلان قول من قال إنه تعالى جسم لا كايجسام

الاقتصاد للشيخ الطوسي قدس سره: ٣٩؛ المسلك في أصول الدين للمحقق الحلي قدس سره: ٥٨؛ أنوار الملكوت في شرح الياقوت للعلامة الحلي قدس سره: ٧٧.

معنى صفات الله تعالى وتمايز النفس عن غير النفس

تقريب المعارف لأبي الصلاح الحلي قدس سره: ٨٣؛ الكافي لأبي الصلاح الحلي قدس سره: ٤٠ - ٤٦؛ المسلك في أصول الدين للمحقق الحلي قدس سره: ٥١.

امتناع قديم ثان

الاقتصاد للشيخ الطوسي قدس سره: ٤٤؛ تقريب المعارف لأبي الصلاح الحلي قدس سره: ٨٢.

بطلان قاعدة الواحد

الاقتصاد للشيخ الطوسي قدس سره: ٤٥.

بطلان القول بالكثرة في الوحدة

الاقتصاد للشيخ الطوسي قدس سره: ٤٦؛ الكافي لأبي الصلاح الحلي قدس سره: ٤٦؛ المسلك في أصول الدين للمحقق الحلي قدس سره: ٧١.

استحالة إيجاد الموجود

تقريب المعارف لأبي الصلاح الحلي قدس سره: ١١٠ - ١١١.

كل ممكن حادث

نكت اعتقاده للشيخ المفيد قدس سره: ١٦ - ١٩؛ قواعد المرام لابن ميثم البحراني قدس سره: ٥٩ - ٧١.

الآرادة حادثة، وامتناع كونها قديمة

الاقتصاد للشيخ الطوسي قدس سره: ٣٥؛ تقريب المعارف لأبي الصلاح الحلي قدس سره: ٨٥؛ الكافي لأبي الصلاح الحلي قدس سره: ٤٢ - ٤٣.

إن الله تعالى لا يري

الاقتصاد للشيخ الطوسي قدس سره: ٤٢.

إثبات حدوث ما سوي الواحد

تقريب المعارف لأبي الصلاح الحلي قدس سره: ٦٧ - ٧٠؛ قواعد المرام لابن ميثم البحراني قدس سره: ٨٢.

إن إرادة الله تعالى نفس فعله

تقريب المعارف لأبي الصلاح الحلي قدس سره: ٨٥؛ الكافي لأبي الصلاح الحلي قدس سره: ٤٣؛ أوائل المقالات

للشيخ المفيد قدس سره: ٥٣؛ البرهان علي ثبوت الإيمان للديلمى قدس سره: ٤٧.

الآرادة لا يحتاج إلى محل

تقريب المعارف لأبي الصلاح الحلبي قدس سره: ٨٦؛ المسلك في أصول الدين للمحقق الحلي قدس سره: ٥٠.

إبطال القول بقدّم العالم

تقريب المعارف لأبي الصلاح الحلبي قدس سره: ٩٢؛ قواعد المرام لابن ميثم البحراني قدس سره: ٥٦ - ٨٢؛
قواعد المرام لابن ميثم البحراني قدس سره: ٨٤.

نحن مختارون

تقريب المعارف لأبي الصلاح الحلبي قدس سره: ١٠٩؛ الصراط المستقيم للبياضى العاملى قدس سره: ١ / ٢٠.

قبح تكليف ما لا يطاق

تقريب المعارف لأبي الصلاح الحلبي قدس سره: ١١٢.

نفى الهيولا

الاقتصاد للشيخ الطوسى قدس سره: ٢٣

برهان الوجوب والامكان

نكت اعتقادية للشيخ المفيد قدس سره: ٢١.

الوجود هو الثبوت لا غير

المسلك في أصول الدين للمحقق الحلي قدس سره: ٤٦.

برهان اللّم والآن

قواعد المرام لابن ميثم البحراني قدس سره: ٣٥.

أسماء الله توقيفية

قواعد المرام لابن ميثم البحراني قدس سره: ٧٠ - ٧٥.

الاختراع والتوليد والمباشرة

عجالة المعرفة للراوندى قدس سره: ٣٤.

الاستدلال والتسليم والتقليد

أعلام الدين للديلمى قدس سره: ٣٩.

المحدّث هو ما لوجوده أول

المسلّك في أصول الدين للمحقّق المحلي قدس سره: ٤٠.

شأن العقل في طريق معرفة الله تعالى

إشارة

إنك لا تري أحدا من اهل الفكر والنظر البشرى أن يكون مصيبا في طريق معرفة الله ويعرفه حق معرفته، وذلك أن العقل علي شرافته وعلو شأنه فشأنه شأن الباصرة مع النور حيث لا ينفع وجودها إلا مع وجوده. والنور هاهنا هو بيان الخالق المتعال وأوليائه المعصومون عليهم السلام .

ثم إنه حيث لا تتم الحجة بقيام أحدهما دون الاخرى فلا يصح ترجيح إحدي الحجتين - من العقل والبيان - علي الاخرى كما تفعله المعرفة البشرية فإن كل واحد منهما يكمل حجية الاخر، ويقصر عن إفادة المطلوب باستقلاله، فلا وجه لتوهم المعارضة بينهما أصلا.

فلا تحصل المعرفة ولا تتم الحجة إلا بمعرفة الحجة سلام الله عليه أبدا وتصبح بذلك أصول الدين منحصرة بأصل واحد وهو معرفة المعصوم والتسليم المطلق لديه لا غير، وإليك تفصيل البحث:

عظمة شأن العقل

لا شبهة في شرافة قدر العقل وعظمة شأنه، وهو الذي ورد فيه عن العصمة الربانية:

الامام الكاظم عليه السلام:

... إن الله تبارك وتعالى بشر أهل العقل والفهم في كتابه، فقال «فبشر عباد الذين يستمعون القول فيتبعون أحسنه»^١.

وعلي هذا التفسير فيكون قوله تعالى "أحسنه" المفعول المطلق لبيان كيفية الاتباع وليس بمفعول به، فلا تتوهم أنه يجوز الرجوع إلى كل متكلم والاستماع منه، وتأتي الرواية الشاهدة علي ذلك في تفسير الآية إن شاء الله تعالى، أولئك الذين هداهم الله وأولئك هم أولوالالباب^٢...

الامام الكاظم عليه السلام:

... ثم ذم الذين لا يعقلون فقال:.... «إن شر الدواب عند الله الصم البكم الذين لا يعقلون»^٣.

الامام الكاظم عليه السلام:

... كان أمير المؤمنين صلوات الله عليه يقول: ما من شيء عبد الله به أفضل من العقل... وإن ضوء الروح العقل، فإذا كان العبد عاقلا كان عالما بربه، وإذا كان عالما بربه أبصر دينه... ما قسم الله بين العباد أفضل من العقل، نوم العاقل أفضل من سهر الجاهل، وما بعث الله نبيا إلا عاقلا حتى يكون عقله أفضل من جميع جهد المجتهدين، وما أدى العبد فريضة من فرائض الله حتى عقل عنه...^٤

رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم:

١. البحراني، "قدس سره": العوالم، كتاب العلم، ٨١.

٢. البحراني، "قدس سره": العوالم، كتاب العلم والعقل، ٨٣.

٣. بحار الأنوار، ١ / ١٥٣؛ البحراني، "قدس سره": العوالم، كتاب العلم والعقل.

... قوام المرء عقله، لا دين لمن لا عقل له.^١

رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم:

لا عدم أشد من عدم العقل.^٢

العقل أو المعصوم؟!

ثم لك أن تقول: إذا كان لا تحصل معرفة الله تعالى إلا ببيان منه تعالى وهدايته فما شأن العقل في طريق معرفة الله، وكيف لا يلزم أن تكون المعرفة علي ما قلت تعبدية غير عقلية؟! فأقول جوابا عن سؤالك عن شأن العقل في معرفة الله تعالى:

إن امتناع حصول العلم والاقرار بوجود الخالق بلا رجوع إلى البيان، وإنسداد طريق إثبات وجود الخالق إلا من بيان الحجج لا يستلزم أن يكون الأمر تعبدية غير عقلية، فلا منافاة بين وجوب الرجوع إلى البيان والاختصاص بالعقل.

توضيح ذلك: إنك تارة ترجع إلى البيان وتساله عن شيء فيجيبك فتقبل قوله لا عن فهم علة الحكم وملاكه - كوجوب الاخفات في الظاهر - مثلا فهو تعبد لا غير، ومرة أخرى تفهم شيئا بنفسك بلا رجوع إلى أحد كالحكم باستحالة اجتماع النقيضين مثلا وذاك عقلى صرف، ومرة ثالثة تفكر في مشكلة فلا تقدر علي حلها، ثم ترجع إلى غيرك فيستدل لك عليها بما تجده بعقلك، فننحل عقدتك من بيانه بقنوع من نفسك وعقلك، فليس هذا من التعبد في شيء.

فللعقل في هذه المسألة الثالثة شأن عظيم بحيث إنه لو لا أنك كنت عاقلا لما نفعك البيان، كما أن للبيان أيضا هاهنا لشأنا عظيما لأنه لو لم يكن يصل إليك البيان لكان عقلك قاصرا عن حل المشكلة بنفسه.

وذلك كما أن صحيح العين لا يري إلا بالنور، والنور أيضا لا ينفع إلا من له عين صحيحة، ولا تحصل الرؤية إلا بهما معا. وهذا هو الحال بعينه في حصول العلم بوجود الله تعالى، فإنه لو لم يكن التعريف والبيان من الله تعالى لما حصلت المعرفة ولو لا شرف مخلوق وأكمل موجود:

الامام الصادق عليه السلام:

لو لا الله ما عرفناه.^٣

كما أنه لو لم يمن أصحاب الوحي عليهم السلام بتعريف الخالق تعالى لغيرهم لما حصلت المعرفة لاحد أبدا:

ولو لا نحن ما عرف الله.^٤

الامام المهدي عليه السلام:

نحن صنائع ربنا والمخلوق بعد صنائعا.^٥

الامام الصادق عليه السلام:

بنا عرف الله، وبنا عبد الله. نحن الادلاء علي الله، ولو لا نا ما عبد الله.^١

١. كنز الفوائد، ٢ / ٣١؛ روضة الواعظين، ١ / ٤؛ بحار الأنوار، ١ / ٩٤ . ١٥٨

٢. بحار الأنوار، ١ / ٨٨

٣. بحار الأنوار، ٣ / ٢٧٣

٤. التوحيد، ٢٩٠؛ بحار الأنوار، ٣ / ٢٧٣

٥. بحار الأنوار، ٥٣ / ١٧٨

الامام الباقر عليه السلام:

بنا عبد الله، وبنا عرف الله، وبنا وحد الله، ومحمد حجاب الله تبارك وتعالى.^٢

وليس ذلك من الله تعالى بالنسبة إليهم إلا إكراما لشأنهم وإعظاما لحقهم، وإلا فليس هناك امتناع ذاتي في أن يلهم الله تعالى معرفته كل أحد بلا واسطه، ولكن الله تعالى لم يفعل ذلك بل اقتضي حكمته البالغة أن يجعل الرسول الاعظم وآله صلى الله عليه وآله وسلم أبوابا لمعرفته ومحالا لتوحيده:

الامام أمير المؤمنين عليه السلام:

... إن الله لو شاء لعرف العباد نفسه، ولكن جعلنا أبوابه وصراطه وسبيله والوجه الذي يؤتي منه...^٣

... وسد الأبواب إلا بابه فقال: أنا مدينة العلم وعليّ بابها، فمن أراد المدينة والحكمة فليأتها من بابها.^٤

فمن الباطل أن يقال: إنه يمتنع التعريف (بل الخلقة والايجاد) من الله تعالى إلا بالواسطة بتوهم اقتضاء قاعدة إمكان الاشرف وحفظ مراتب الوجود، وأمثال ذلك من قواعد المعرفة البشرية الواهية.

وعلي ما قدمناه فتمسك القائل بعدم جواز الرجوع إلى المعصوم لاثبات وجود الخالق بلزوم التعبد والدور أو بتوهم خروج معرفة التوحيد علي هذا البيان عن كونه بالعقل ودخوله في ما يكون بالتعبد مما لا ينبغي التفوه به، فإنه لا منافاة بين كون المعرفة تفضلا من الله تعالى ومن أوليائه^٥ محال معرفته وأبواب توحيده بالنسبة إلى من سواهم، وبين كونها عقلية بعد توجيه المكلف إلى الموضوع اللائق بالاثبات من ناحية الخالق تعالى:

معرفته ضرورة يمين بها علي من يشاء من خلقه.^٦

«ولو لا فضل الله عليكم ورحمته ما زكي منكم أحد أبدا».^٧

الامام الصادق عليه السلام:

الفضل، رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم؛ والرحمة، أمير المؤمنين صلوات الله عليه.^٨

فلا يعد العقل والبيان حجتان مستقلتان إحداهما في عرض الاخرى حتى يصبح ما يحصل بالبيان تعبدية، بل تقتصر كل واحدة منهما بالاستقلال عن الحجية والافادة في طريق إثبات وجود الخالق المتعال، وهما معا تعدان حجة واحدة:

١. التوحيد، ١٥٢

٢. بحار الأنوار، ٢٣ / ١٠٢

٣. إثبات الهداة، ١ / ٥٩، عن الكافي

٤. القمي: مفاتيح الجنان، دعاء الندبة

٥. فلما رفع الصادق عليه السلام يده قال: الحمد لله رب العالمين، اللهم هذا منك ومن رسولك صلى الله عليه وآله وسلم، فقال ابو حنيفة: يا ابا عبد الله اجعلت مع الله شريكا؟! فقال عليه السلام: ويلك ان الله تبارك وتعالى يقول في كتابه: وما نقموا إلا ان اغنيهم الله ورسوله من فضله ويقول عز وجل في موضع آخر: ولو انهم رضوا ما آتاهم الله، رسوله وقالوا حسبنا الله سيؤتينا الله من فضله ورسوله. فقال ابو حنيفة: والله كاني ما قرأتها قط من كتاب الله ولا سمعتها إلا في هذا الوقت. فقال ابو عبد الله عليه السلام: بلي قد قرأتها وسمعتها ولكن الله انزل فيك وفي اشباهك: "ام علي قلوب اقفاها" وقال تعالى: "كلا بل ران علي قلوبهم ما كانوا يكسبون" بحار الانوار ١٠، ٢١٦

عن كنز الفوائد للكرجكي قدس سره، ١٩٦

٦. الإمام سيد الشهداء عليه السلام، ٣ / ٣٠١

٧. نور، ٢١

٨. بحار الأنوار، ٩ / ١٩٤

«كذلك يبين الله لكم آياته لعلكم تعقلون»^١.

«قد بينا لكم الايات لعلكم تعقلون»^٢.

«لقد أنزلنا إليكم كتابا فيه ذكركم أفلا تعقلون»^٣.

«ثلاثا يكون للناس علي الله حجة بعد الرسل»^٤.

إن الله أكمل للناس الحجج بالعقول، ونصر النبيين بالبيان.^٥

الامام الصادق عليه السلام:

حجة الله علي العباد النبي، والحجة في ما بين العباد وبين الله العقل...^٦

... ثم بين أن العقل مع العلم فقال: «وتلك الامثال نضربها للناس وما يعقلها إلا العالمون»^٧.

لا نجاة إلا بالطاعة، والطاعة بالعلم، والعلم بالتعلم، والتعلم بالعقل يعتقد، ولا علم إلا من عالم رباني ومعرفة العالم بالعقل.^٨

إن لله علي الناس حجتين: حجة ظاهرة، وحجة باطنة، فأما الظاهرة فالرسل والانبياء والائمة عليهم السلام، وأما الباطنة فالعقول.^٩

ما بعث الله أنبيائه ورسله إلى عباده إلا ليعقلوا عن الله، فأحسنهم استجابة أحسنهم معرفة، وأعلمهم بأمر الله أحسنهم عقلا، وأكملهم عقلا أرفعهم درجة في الدنيا والاخرة.^{١٠}

بالعقل استخرج غور الحكمة، وبالحكمة استخرج غور العقل.^{١١}

وفي خبر ابن السكيت قال: فما الحجة علي الخلق اليوم؟ فقال الرضا عليه السلام: العقل، تعرف به الصادق علي الله فتصدق، والكاذب علي الله فتكذبه.^{١٢}

أبواب المعرفة:

لا ينتج النظر والقياس المحاصل من الاستبداد بالتعقل والتفكر إلا شركا وضلالا، ولا تجد معرفة التوحيد الحقيقي وحقيقة معرفة التوحيد إلا في بيوت أذن الله أن ترفع ويذكر فيها اسمه:

الامام الباقر عليه السلام:

بنا عبد الله، وبنا عرف الله، وبنا وحد الله، ومحمد حجاب الله تبارك وتعالى.^١

١. الأنبياء، ١٠.

٢. آل عمران، ١١٨.

٣. الأنبياء، ١٠.

٤. النساء، ١٦٥.

٥. إثبات الهداة، ١ / ٤١.

٦. إثبات الهداة، ١ / ٤٢.

٧. والعنكبوت، ٤٢؛ البحراني: العوالم، كتاب العقل، ٨٣.

٨. إثبات الهداة، ١ / ٤١.

٩. إثبات الهداة، ١ / ٤.

١٠. الكافي، ١ / ١٦.

١١. إثبات الهداة، ١ / ٤٢.

١٢. بحار الأنوار، ١ / ١٠٥.

ولا يذهب عليك أنه لا شك في حجية حكم العقل ومطابقته مع الواقع، ولكن العقلاء كثيرا ما يخلطون بين أحكام العقل والوهم والظنون والاهواء، وبعبارة أخرى ليس لأحد غير المعصومين عليهم السلام أن يدعى أنه أهل العقل، فإن العقل هو المعصوم عن الخطأ والزلل والعصمة لأهلها، بل غاية المدعى الممكن من أمثالنا هو أننا أهل الفكر وطالب اليقين لا أننا أهل العقل والعلم المطابق للواقع المأمون عن الخطأ والجهل المركب.

وعلى هذا كله فما يصدر من العقلاء هو أحكام المتفكرين المخلوط فكرهم بالأوهام من حيث لا يشعرون وليس فكرهم حكم العقل دائما، وأما أولياء الوحي عليهم السلام فهم المعصومون عن خلط أحكام العقل بالوهم مطلقا.

هذا كله مضافا إلى أن أهل الفكر والنظر إن لم يستبدوا بآرائهم ورجعوا إلى أبواب المعرفة الالهية لانحصر الاختلاف والخطأ بموارد قليلة فكهم متشابهات ما ورد من الايات والروايات، ولكانوا معذورين عند العقل والشرع في ما يصدر عنهم من الخطأ والاشتباه أحيانا:

عن يونس بن عبد الرحمن قال: قلت لابي الحسن عليه السلام: بما أوحى الله؟ فقال: يا يونس، لا تكونن مبتدعا، من نظر برأيه هلك، ومن ترك أهل بيت نبيه ضل، ومن ترك كتاب الله وقول نبيه كفر.^٢

الامام أمير المؤمنين عليه السلام:

من ترك الاخذ بمن أمر الله عز وجل بطاعته قبيض الله له شيطانا فهو له قرين.^٣

قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم لعلى عليه السلام:

إنك والاصياء من بعدك عرفاء لا يعرف الله إلا بسبيل معرفتكم.^٤

الامام الباقر عليه السلام:

بلية الناس علينا عظيمة، إن دعوناهم لم يستجيبوا لنا، وإن تركناهم لم يهتدوا بغيرنا.^٥

فلا فرق في ما يجب فيه الرجوع إلى الحجج عليهم السلام بين المعارف العقلية والاحكام التعبدية إلا أن في القسم الاول يؤخذ بالدليل والبرهان الذي يقيمه الحجة فيخرج الامر بذلك عن كونه تعبديا، وفي القسم الثاني يكفي فيه التعبد ولا يلزم المكلف علي فهم الدليل الدال علي الحكم.

الامام العسكري عليه السلام:

لو لا محمد والاصياء من ولده كنتم حيارى كالبهائم.^٦

قال علي عليه السلام لرسول الله صلى الله عليه وآله وسلم:

يا رسول الله، أمتنا الهداة أم من غيرنا؟ قال: لا، بل منا إلى يوم القيامة. بنا استنقذهم الله من ضلالة الشرك، وبنا استنقذهم الله من ضلالة الفتنة، وبنا يصبحون إخوانا بعد الضلالة.^٧

الامامان أبو عبد الله وأبو جعفر عليهم السلام:

١. بحار الأنوار، ٢٣ / ١٠٢

٢. إثبات الهداة، ١ / ٥٧

٣. الخصال، ٢ / ٢٢٩

٤. بحار الأنوار، ٢٣ / ٩٩

٥. بحار الأنوار، ٢٦ / ٢٥٣

٦. بحار الأنوار، ٢٣ / ١٠٠، عن علل الشرائع

٧. بحار الأنوار، ٢٣ / ٤٢

إن العلم الذى أهبط مع آدم لم يرفع، والعلم يتوارث، وكل شىء من العلم وآثار الرسول والانبياء لم يكن من أهل هذا البيت وهو باطل، وإن عليا عالم هذه الامة، وإنه لن يموت منا عالم إلا خلف من بعده من يعلم مثل علمه.^١

الامام الباقر عليه السلام:

يا أبا حمزة، يخرج أحدكم فراسخ فيطلب لنفسه دليلا، وأنت بطرق السماء. أجهل منك بطرق الارض فاطلب لنفسك دليلا.^٢

وفي زيارة الجامعة الكبيرة:

السلام علي محال معرفة الله... أعزكم بهداه، وخصكم ببرهانه... ورضيكم... أركاننا لتوحيد... فالراغب عنكم مارق، واللازم لكم لاحق... ونوره وبرهانه عندكم... من أتاكم نجى، ومن لم يأتكم هلك... من أراد الله بدء بكم ومن وحده قبل عنكم.

وقد ظهر بهذا كله أن ما قدمناه من النصوص اللتى ترغب إلى التعقل فأكثرها راجع إلى أحكام العقل العملى وأما بالنسبة إلى الأمور الراجعة إلى العقل النظرى فإنه قد ورد فيه:

+

الدين بكماله هو معرفة الحجة لا غير

والعجب ممن لا يري تنافيا بين الاعتقاد بوجوب تبعية الحجة وبين جواز الرجوع إلى غيرهم لاكتساب المعارف وهو يري الاختلاف البين بينهما فى جلّ المسائل بل كلها بحيث لا يمكنه الجمع بينهما إلا بتأويل محكمات أقوال الحجج الالهية فضلا عن متشابهاتها إلى معان منطبقة علي فلسفة أهل الشرك والضلال، وأعجب من ذلك إنكارهم علي من تنبّه إلى المبائنة والتنافي بين المعارف السماوية والارضية، وأوجب الرجوع إلى معادن العلم الحقيقى لا إلى أهل الظنون والاهواء، فينكرون علي أهل الحق حقهم ويسمونهم أهل الظاهر والجمود... فيا عجبا قد أصبح المعروف منكرا والمنكر معروفا حيث يسمّى مدافعو معارف الاديان والبراهين الساطعه الصادرة عن أولياء الملك الديان أهل الظاهر والجمود!! ويسمّى أهل الظنون الواهية والاهواء المردية ومخربو بنيان الشريعة بإدخال آراء المدارس الضالة البشرية أهل الفهم والعقل والبرهان!!

وهذا هو بعينه ما يفعله العامة العمياء المخالفون لاهل البيت عليهم السلام أصولا وفروعا حيث يعدون أنفسهم موالين لاهل بيت النبي صلى الله عليه وآله وسلم ثم يأخذون معالم دينهم من غيرهم! فيا ليتهم وافق قولهم فعلهم حتى لا يغترّ الناس بهم، ويعرفوهم ببواطنهم وحقيقة أمرهم.

... أتى أبو حنيفة إلى أبى عبد الله جعفر بن محمد عليه أفضل الصلوة والسلام، فخرج إليه يتوكأ علي عصا، فقال أبو حنيفة: ما هذه العصا يا أبا عبد الله؟ ما بلغك من السن ما كنت تحتاج إليها، قال: أجل، ولكنها عصا رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم فأردت أن أتبرك بها. قال: أما إني لو علمت ذلك وأنها عصا رسول الله لقمّت وقبلتها.

فقال أبو عبد الله عليه السلام: سبحان الله! - وحسر عن ذراعه - وقال:

والله يا نعمان، لقد علمت أن هذا من شعر رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم ومن بشره فما قبلته!

فتناول أبو حنيفة ليقبل يده، فاستل كفه وجذب يده ودخل منزله^١

الامام الصادق عليه السلام:

كذب من زعم أنه من شيعتنا وهو متمسك بعروة غيرنا.^٢

الامام أبو عبد الله عليه السلام:

من دان الله بغير سماع من صادق ألزمه الله ألتية الفناء، ومن ادعي سماعا من غير الباب الذي فتحه الله لخلقه فهو مشرك، وذلك الباب هو الامين المأمون علي سر الله المكنون.^٣

عن يونس بن يعقوب: كتب إلى أبو الحسن الاول وهو في السجن: وأما ما ذكرت يا على، ممن تأخذ معالم دينك؟ لا تأخذن معالم دينك عن غير شيعتنا، فإنك إن تعديتهم أخذت دينك عن الخائنين الذين خانوا الله ورسوله وخانوا أماناتهم. إنهم أؤتمنوا علي كتاب الله جل وعلا فحرفوه وبدلوه، فعليهم لعنة الله ولعنة رسوله وملائكته ولعنة آبائي الكرام البررة ولعنتي ولعنة شيعتي إلى يوم القيامة.^٤

الامام أمير المؤمنين عليه السلام:

يا معشر شيعتنا والمنتحلين مودتنا، إياكم وأصحاب الرأي فإنهم أعداء السنن. تفلّنت منهم الاحاديث أن يحفظوها وأعييتهم السنة أن يعوها فاتخذوا عباد الله خولا وماله دولا، فذلت لهم الرقاب، وأطاعهم الخلق أشباه الكلاب، ونازعوا الحق أهله، وتمثلوا بالائمة الصادقين وهم من الكفار الملاعين، فسئلوا عما لا يعلمون فأنفوا إن يعترفوا بأنهم لا يصلحون، فعارضوا الدين بآرائهم فضلوا وأضلوا...^٥

الامام أبو عبد الله عليه السلام:

أبى الله أن يجرى الاشياء إلا بأسباب، فجعل لكل شيء سببا وجعل لكل سبب شرحا وجعل لكل شرح علما وجعل لكل علم بابا ناطقا، عرفه من عرفه، وجهله من جهله، ذاك رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم ونحن.^٦

الامام أمير المؤمنين عليه السلام:

نحن الاعراف الذي لا يعرف الله إلا بسبيل معرفتنا، إلى أن قال: إن الله لو شاء لعرف العباد نفسه، ولكن جعلنا أبوابه وصراطه وسبيله والوجه الذي يؤتي منه، إلى أن قال: ولا سواء حيث ذهب الناس إلى عيون كدرة، يفرغ بعضها في بعض، وذهب من ذهب إلينا إلى عيون صافية لا نفاد لها ولا انقطاع.^٧

الامام الصادق عليه السلام:

الاصياء أبواب الله عز وجل التي يؤتي منها، ولولا هم ما عرف الله عز وجل، وبهم احتج الله علي خلقه.^٨

الامام أمير المؤمنين عليه السلام:

... من دان الله بالرأى لم يزل دهره في ارتماس...^٩

١. بحار الأنوار، ١٠ / ٢٢٢

٢. بحار الأنوار، ٢ / ٩٨

٣. إثبات الهداة، ١ / ٧١، عن غيبة النعماني، "قدس سره"، والكافي

٤. بحار الأنوار، ٢ / ٨٢، عن الكشي

٥. بحار الأنوار، ٢ / ٨٤

٦. إثبات الهداة، ١ / ٥٩، عن الكافي

٧. إثبات الهداة، ١ / ٥٩، عن الكافي

٨. إثبات الهداة، ١ / ٦٠، عن الكافي

فلا يمكن النيل إلى المعارف الحقّة بلا رجوع إلى الحجج الالهية، ولا تتوهم أن يمكن أن يوصل إليها ولكن الله لا يقبل ذلك ولا يؤجر عليه، بل الحق أنه تنتفى معرفة الله تعالى بانتفاء معرفة الامام:

سئل أبو عبد الله الحسين عليه السلام: ما معرفة الله؟ قال: معرفة أهل كل زمان إمامهم الذى تجب عليهم طاعته.^٢

الامام الباقر عليه السلام:

إنما يعرف الله عز وجل ويعبده من عرف الله وعرف إمامه منا أهل البيت، ومن لا يعرف الله عز وجل ولا يعرف الامام منا أهل البيت فإنما يعرف ويعبد غير الله هكذا والله ضلالاً.^٣

... وليعلموا أن الحق معنا وفينا لا يقول ذلك سوانا إلا كذاب مفتر ولا يدعيه غيرنا إلا ضال غوى.^٤

الامام الباقر عليه السلام:

كل من دان الله عز وجل بعبادة يجهد فيها نفسه ولا إمام له من الله فسعيه غير مقبول، وهو ضال متحير والله شأنى لأعماله... والله يا محمد، من أصبح من هذه الامة لا إمام له من الله عز وجل ظاهر عادل أصبح ضالاً تائهاً، وإن مات علي هذه الحالة مات ميتة كفر ونفاق.

واعلم يا محمد، إن أئمة الجور وأتباعهم لمعزولون عن دين الله قد ضلوا واضلوا، فأعمالهم التى يعملونها كرماد اشتدت به الريح فى يوم عاصف، لا يقدرّون مما كسبوا علي شيء، ذلك هو الضلال البعيد.^٥

... سألت أبا عبد الله عليه السلام عن قول رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: من مات وليس له إمام مات ميتة جاهلية؟! فقال: نعم، إلى أن قال: فقلت: ميتة كفر؟ فقال: ميتة ضلال... إلى أن قال: ميتة كفر ونفاق وضلال^٦

كيف يصح لنا أن ننكر بداعى اتباع العقل نفس حكم العقل بوجوب رجوع الجاهل بالمبدأ والمعاد و... إلى العالم الشاهد علي الخلق لا إلى الاوهام والظنون، التى هى من أبده البديهيّات عند العقل بل يكون طريق النيل إلى الحقائق منحصرًا بذلك ولا نكلف إلا به:

الامام الباقر عليه السلام:

إنما كلّ الناس ثلاثة: معرفة الائمة، والتسليم لهم فى ما ورد عليهم، والردّ إليهم فى ما اختلفوا فيه.^٧

الامام الباقر عليه السلام:

يا أبا حمزة، يخرج أحدكم فراسخ فيطلب لنفسه دليلاً وأنت بطرق السماء أجهل منك بطرق الأرض فاطلب لنفسك دليلاً.^٨

الدين علي أصل واحد

١. إثبات الهداة، ١ / ٤٤، عن الكافي

٢. بحار الأنوار، ٢٣ / ٨٣

٣. الكافي باب معرفة الإمام والرد إليه

٤. بحار الأنوار، ٣ / ١٩٠

٥. الكافي، ١ / ١٨٤

٦. إثبات الهداة، ١ / ١٢٤، عن المحاسن

٧. الكافي، ١ / ٣٩٠

٨. الكافي، ١ / ١٨٤

ومن هنا تعلم أنه لا دور أصلاً في جعل أصول الدين منحصرًا بأصل واحد وهو معرفة الحجة والتسليم له فقط لا غير.

وذلك أن معرفة الحجة لا بعنوان أنه حجة الله، بل بعنوان أنه العالم ونحن الجاهلون يكون أمراً قابلاً للتجربة والاختبار لكل أحد من الناس ولا يكون أمراً تعبدياً، كما أن وجوب تسليم الجاهل عند العالم أيضاً أمر عقلي وليس من التعبد في شيء.

هذا كله، مع أن الحجة أيضاً بعد الرجوع إليه لا يدلنا علي المعارف العقلية بالتعبد، بل هو معلم العقول وهادياً إلى ما لا يمكن إليه الوصول بإقامة البرهان بل بآتم البراهين وأوضحها.

ثم من المعلوم أن بهذا التعريف يخرج عن الدين بنفس التعريف منكر الضروري، والكافر بغير التوحيد والنبوة والمعاد، ولا نحتاج لإخراجهما عن الدين والحكم بكفرهما إلى تكلف التقييد وزيادة التوضيح.

قال رجل للصادق عليه السلام: فإذا كان هؤلاء القوم من اليهود لا يعرفون الكتاب إلا بما يسمعون من علمائهم لا سبيل لهم إلى غيره، فكيف ذمهم بتقليدهم والقبول من علمائهم؟

وهل عوام اليهود إلا كعوامنا يقلدون علمائهم؟ فإن لم يجوز لاولئك القبول من علمائهم لم يجوز لهؤلاء القبول من علمائهم؟! فقال عليه السلام: بين عوامنا وعلمائنا وبين عوام اليهود وعلمائهم فرق من جهة وتسوية من جهة، أما من حيث استووا فإن الله قد ذم عوامنا بتقليدهم علمائهم كما ذم عوامهم، وأما من حيث اختلفوا فلا. قال: بين لي يا بن رسول الله. قال عليه السلام: إن عوام اليهود كانوا قد عرفوا علمائهم بالكذب الصريح، وبأكل الحرام، والرشاء، وبتغيير الاحكام عن واجبها بالشفاعات والعنايات والمصانعات، وعرفوهم بالتعصب الشديد الذي يفارقون به أديانهم، وأنهم إذا تعصبوا أزالوا حقوق من تعصبوا عليه، وأعطوا ما لا يستحقه من تعصبوا له من أموال غيرهم وظلموهم من أجلهم. وعرفوهم يقارفون المحرمات واضطروا بمعارف قلوبهم إلى أن من فعل ما يفعلونه فهو فاسق لا يجوز أن يصدق علي الله ولا علي الوسائط بين الخلق وبين الله، فذلك ذمهم لما قلدوا من قد عرفوا وقد علموا أنه لا يجوز قبول خبره ولا تصديقه في حكاياته ولا العمل بما يؤديه إليهم عمن لم يشاهدوه، ووجب عليهم النظر بأنفسهم في أمر رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم إذ كانت دلائله أوضح من أن تخفي وأشهر من أن لا تظهر لهم، وكذلك عوام أمتنا إذا عرفوا من فقهاءهم الفسق الظاهر والعصبية الشديدة والتكالب علي حطام الدنيا وحرامها وإهلاك من يتعصبون عليه وإن كان لاصلاح أمره مستحقاً، والترفع بالبر والاحسان علي من تعصبوا له وإن كان للاذلال والاهانة مستحقاً. فمن قلّد من عوامنا مثل هؤلاء الفقهاء فهم مثل اليهود الذين ذمهم الله تعالى بالتقليد لفسقة فقهاءهم، فأما من كان من الفقهاء صائناً لنفسه، حافظاً لدينه، مخالفاً علي هواه، مطيعاً لأمير مولاه، فللعوام أن يقلّدوه، وذلك لا يكون إلا بعض فقهاء الشيعة لا جميعهم، فأما من ركب من القبائح والفواحش مراكب فسقة فقهاء العامة فلا تقبلوا منهم عنا شيئاً ولا كرامة، وإنما كثر التخليط في ما يتحمل عنا أهل البيت لذلك، لأن الفسقة يتحملون عنا فيحرفونه بأسره لجهلهم، ويضعون الأشياء علي غير وجوها لقلّة معرفتهم، وآخرين يعتمدون الكذب علينا ليجرّوا من عرض الدنيا ما هو زادهم إلى نار جهنم، ومنهم قوم نصاب لا يقدرّون علي القدرح فينا فيتعلمون بعض علومنا الصحيحة فيتوجهون به عند شيعةنا وينتقصون بنا عند نصابنا، ثم يضيفون إليه أضعافه وأضعاف أضعافه من الأكاذيب علينا التي نحن منه برآء منها، فيقبله المستسلمون من شيعةنا علي أنه من علومنا فضلوا وأضلوا.

وهم أضر علي ضعفاء شيعةنا من جيش يزيد علي اللعنة علي الحسين بن علي عليهما السلام وأصحابه، فإنهم يسلبونهم الارواح والاموال وهؤلاء علماء السوء الناصبون المتشبهون بأنهم لنا موالون ولاعدائنا معادون يدخلون الشك والشبهة علي ضعفاء شيعةنا فيضلونهم ويمعنونهم عن قصد الحق المصيب.

ثم قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم شرار علماء أمتنا المضلون عنا، القاطعون للطرق إلينا، المستمون أضدادنا بأسمائنا، الملقبون أندادنا بألقابنا، يصلّون عليهم هم للّعن مستحقون....

ثم قال: قيل لامير المؤمنين عليه السلام: من خير خلق الله بعد أئمة الهدى ومصابيح الدجى؟ قال: العلماء إذا صلحوا. قيل: ومن شر خلق الله بعد إبليس وفرعون ونمرود وبعد المتسمين بأسمائكم، وبعد المتلقين بألقابكم والاخذين لامكتنكم والمتأمرين في ممالككم؟ قال: العلماء إذا فسدوا.

هم المظهرون للباطيل الكاتون للحقائق وفيهم قال الله عز وجل: «أولئك يلعنهم الله ويلعنهم اللاعنون إلا الذين تابوا» الآية^١

عن يونس بن يعقوب عن أبي عبد الله عليه السلام:

... قال قلت له: إني سمعتك تنهى عن الكلام وتقول: ويل لأهل الكلام يقولون: هذا ينقاد، وهذا لا ينقاد وهذا ينساق وهذا لا ينساق، وهذا نعقله وهذا لا نعقله.

فقال أبو عبد الله عليه السلام:

إنما قلت ويل لهم إن تركوا ما أقول وذهبوا إلى ما يريدون.^٢

ولا يخفَ عليك، أن المراد من أهل الكلام هاهنا هم الذين لا يرجعون في معارفهم إلى المعصومين عليه السلام وإن لم يسموا بالمتكلم في اصطلاحنا، وليس المراد منه الذين لا يقرّرون إلا ما صدر عنهم عليهم السلام من البراهين ولا يتبعون إلا إياهم، فإنه ليس شأن أهل الكلام في كلامهم إلا كشأن الفقهاء في فقههم، وليس المتكلم المذموم في مصطلحهم عليهم السلام إلا أهل الأهواء والآراء والذين يتكلمون في ذات الله الذي قد ورد في ذلك:

الامام أبو جعفر عليه السلام:

تكلّموا في كل شيء ولا تكلّموا في الله.^٣

الامام أبو عبد الله عليه السلام:

يهلك أصحاب الكلام وينجوا المسلمون، إن المسلمين هم النجباء.^٤

والامام أبو عبد الله عليه السلام، دخل عليه قوم من هؤلاء الذين يتكلمون في الربوبية. فقال رأينا وقسنا" فيفعل الله بنا وبكم ما يشاء.^٥

ولا يذهب عليك أنه لا وجه لتخصيص هذه الرواية وأمثالها بالفروع الفقهية كما قد يتوهم وقد يقول الامام أبو الحسن الرضا عليه السلام:

إنه من يصف ربه بالقياس لا يزال الدهر في الالتباس، مائلا عن المنهاج، ظاعنا في الاعوجاج، ضالا عن السبيل.^٦

هناك روايات تقول: الحكمة ضالة المؤمن، يأخذها حيث وجدها، وقد يتوهم أن ذلك معارض لما ادعينا من امتناع حصول معرفة الله تعالى من غير بيان الخالق المتعال وأوليائه المعصومين عليهم السلام

١. بحار الأنوار، ٢ / ٨٧ - ٨٩

٢. إثبات الهداة، ١ / ٦٥، عن التوحيد

٣. التوحيد: ٢٥٥

٤. التوحيد، ٢ / ٤٥٨؛ بصائر الدرجات، ٥٢١، بحار الأنوار، ٢ / ١٣٢

٥. بحار الأنوار، ١٠ / ٢٢١

٦. بحار الأنوار، ٤ / ٣٠٣

وهذا الفصل من الكلام يحيب عن ذلك بيان:

المعنى المراد من الحكمة

الكشف عن تفسير آية: «فبشر عباد...»

من هو المأمور بالاخذ عن أى أحد

الناقل لعلوم الاولياء ليس كالفائل بالاهواء والاراء

الحكمة ضالة المؤمن

إن قلت: كيف يختص العلم بأولياء الوحي وكيف لا يجوز الرجوع إلى غيرهم وهم الذين يقولون بأنفسهم:

«فبشر عباد الذين يستمعون القول فيتبعون أحسنه أولئك الذين هداهم الله وأولئك هم أولوا الالباب...»^١

رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم:

الحكمة ضالة المؤمن يأخذها حيث وجدها.^٢

الامام أمير المؤمنين عليه السلام:

خذوا الحكمة ولو من المشركين.^٣

الامام أمير المؤمنين عليه السلام:

الحكمة ضالة المؤمن، فخذ الحكمة ولو من أهل النفاق.^٤

الامام الباقر عليه السلام:

... من وصايا المسيح علي نبينا وآله وعليه السلام: لم يضركم من نتن القطران إذا أصابكم سراحه، خذوا العلم

من عنده ولا تنظروا عمله.^٥

الامام أمير المؤمنين عليه السلام:

خذ الحكمة ممن أتاك بها، وانظر إلى ما قال، ولا تنظر إلى من قال.^٦

قلت: أولاً: إن كان المراد من الحكمة علم الشرايع والاديان والمعارف والتوحيد والمبدأ والمعاد فكيف يمكن أن

نأخذه عن اليهود والنصارى والمشركين وأهل الاهواء والضلالات!!

عن محمد بن مسلم عن أبي جعفر عليه السلام قال: قلت له: إن من عندنا يزعمون أن قول الله «فاسألوا أهل

الذكر إن كنتم لا تعلمون» إنهم اليهود والنصارى. قال: إذا يدعونكم إلى دينهم، قال: ثم أوماً بيده إلى صدره

وقال: نحن أهل الذكر ونحن المسؤولون.^٧

وإن كان المراد منها النصايح والوصايا التي يوافق العدل والحق الذي يعرفها كل أحد باقتضاء الفطرة البشرية

١. زمر، ٢٠.

٢. البحراني، العوالم، كتاب العلم، ٤١١.

٣. البحراني: العوالم، كتاب العلم، ٤١١.

٤. البحراني: العوالم، كتاب العلم، ٤١١.

٥. البحراني: العوالم، كتاب العلم، ٤١٢.

٦. غرر الحكم.

٧. الاستر آبادي: تأويل الآيات الباهرة، ١ / ٣٢٤.

كوجوب الانصاف وترك اللذات الفانية الدنيوية والزهد والعفاف وأشباه ذلك، فما هو المانع حينئذ من أخذه من كل احد ولو كان ضالا في اعتقاده مبطلا في عمله؟! غير أن ذلك أيضا لا يرجي ممن نال صافية عيون الحكمة الربانية من علوم أهل بيت النبوة صلوات الله عليهم أجمعين. وفي حديث النبي صلى الله عليه وآله وسلم حين أتاه عمر فقال: إنا نسمع أحاديث من اليهود تعجبنا، فترى أن نكتب بعضها؟ فقال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم:

أفتهوكون كما تهوكت اليهود والنصارى؟! لقد جئتم بها ببيضاء نقية، ولو كان موسي حيا لما وسعه إلا اتباعي.^١

الامام أمير المؤمنين عليه السلام:

أول الحكمة ترك اللذات، وآخرها مقت الفانيات.^٢

الامام أمير المؤمنين عليه السلام:

حد الحكمة الاعراض عن دار الفناء والتوّل بدار البقاء.^٣

الامام أمير المؤمنين عليه السلام:

من الحكمة أن لا تنازع من فوقك، ولا تستذل من دونك، ولا تتعاطى ما ليس في قدرتك، ولا يخالف لسانك قلبك، ولا قولك فعلك، ولا تتكلم فيما لا تعلم...^٤

قيل للقمّان: ما يجمع من حكمتك؟ قال: لا أسأل عما كفيته، ولا أتكلف ما لا يعينني.^٥

الامام أمير المؤمنين عليه السلام:

وأحسن كلمة حكم جامعة: أن تحب للناس ما تحب لنفسك، وتكره لهم ما تكره لها.^٦

وثانيا: أنه يمكن أن يكون قوله «أحسنه» في الآية الشريفة مفعولا مطلقا لا مفعولا به وذلك كما فسره الامام الصادق عليه السلام:

... سألت الصادق عليه السلام عن قول الله عز وجل «الذين يستمعون القول فيتبعون أحسنه» إلى آخر الآية، قال: هم المسلمون لال محمد، الذين إذا سمعوا الحديث لم يزدوا فيه ولم ينقصوا عنه وجاؤوا به كما سمعوه.^٧

فيكون المعنى حينئذ: فيتبعونه اتباعا حسنا.

ويشهد لهذا المعنى صدر الآية أيضا حيث يقول: «والذين اجتنبوا الطاغوت أن يعبدوها وأنابوا إلى الله فلهم البشري»، فإن من عبادة الطاغوت هو الاستماع إلى من يقول عن رأيه لا عن حجة إلهية:

الامام الجواد عليه السلام:

من أصغي إلى ناطق فقد عبده، فإن كان الناطق عن الله فقد عبد الله، وإن كان الناطق ينطق عن لسان إبليس فقد عبد إبليس.^٨

١. بحار الأنوار: ٢ / ٩٩

٢. غرر الحكم

٣. غرر الحكم

٤. غرر الحكم

٥. بحار الأنوار، ١٣ / ٣١٧

٦. بحار الأنوار، ٧٧ / ٢٠٨

٧. البحراني: تفسير البرهان، ٤ / ٧٢

٨. بحار الأنوار، ٢ / ٩٤، عن تحف العقول

فيكون المعنى حينئذ: «الذين يجتنبون الطاغوت (أى غير المعصوم). أن يعبدوها (أى أن يستمعوا قوله)، وأنابوا إلى الله (برجوعهم إلى المعصوم والاخذ عنه) لهم البشري، «فبشر عباد الذين يستمعون القول» (أى قول الله والمعصوم). «فيتبعون أحسنه» (أى يتبعونه أحسن الاتباع).

وثالثا: أن من وجد ماء نتنا كدرا فيتعصب عليه ويتوهم أن ذلك أعذب المياه وألذها، ينبغي أن يقال له: عليك بشرب قطرة من كل ماء امتحانا، وتجرب مياه مختلفة حتى تري هل أنك تكون بالواقع علي الماء العذب الصافي أم لا، وأما من اهتدي إلى عذب ماء يعترف بصفوه كل عالم وجاهل ومخالف وموافق وهو نفسه مستيقن لذلك أيضا، فكيف يجوز له أن يرجع القهقري فيصبح في أسفل سافلين؟! شاكا ضالا بعد اليقين؟!

فعلي الضال عن معرفة الامام أن يفحص عن كل شيء حتى يهتدى إلى هداة، وليس علي المستيقن أن يرتاب في يقينه ويخرج من حقه إلى باطل غيره.

الامام الرضا عليه السلام:

رحم الله عبدا أحبي أمرنا، فقلت له: كيف يحيى أمركم؟ قال: يتعلم علمونا ويعلمها الناس، فإن الناس لو علموا محاسن كلامنا لاتبعونا...^١

ورابعا: لا تعارض بين ما دل علي جواز اخذ العلم والحكمة من كل أحد، وما دل علي أن العلم الصحيح لا يوجد إلا عندهم عليه السلام، وذلك إذا كانوا أولئك ناقلين لعلوم المعصومين عليهم السلام لا لما يقتضيه أهوائهم وآرائهم، لأنه لا مانع من كون غيرهم ناقلين لعلومهم عليهم السلام في عين ضلالتهم، وحينئذ فلا بأس بالاخذ بنقلهم إذا كانوا موثوقا بهم:

الامام الباقر عليه السلام:

إن لنا أوعية غلاها علما وحكما، وليست لها بأهل، فما غلاها إلا لتنقل إلى شيعتنا، فانظروا إلى ما في الاوعية، فخذوها ثم صفوها من الكدورة تأخذونها بيضاء نقية، والاوعية فأنها وعاء سوء فتنكبوها.^٢

الامام الصادق عليه السلام:

اطلبوا العلم من معدن العلم، وإياكم والولائج فيهم الصادون عن الله، ثم قال: ذهب العلم وبقي غبرات العلم في أوعية سوء فأحذروا باطنها فإن باطنها الهلاك، وعليكم بظاهرها فإن في ظاهرها النجاة.^٣

فهرست

مکاتب بشری در مقابله با مکتب وحی ٥

٦..... حکم عقل، یا اندیشه‌های عاقلان؟!

٧..... علم حقیقی و حقیقت علم.....

١٠..... رشد علم، یا رواج جهل؟!

١٣..... اندیشه‌های زمینی، یا درس‌های آسمانی؟!

امام علیه السلام امام است، نه متفکر و فیلسوف و نظریه پرداز ١٦

١٩..... ادعاهای عارفان و خودباختگی دیگران!

١. بحار الأنوار، ٢ / ٣٠

٢. البحرانی: العوالم، کتاب العلم، ٣٩٤

٣. البحرانی: العوالم، کتاب العلم، ٣٩٩

الطريق إلى الله تعالى ٢٥

الاول: السلوك الشهودى ٢٥

الثانى: المشى النظرى المطلق ٢٥

الثالث: النظر فى العلوم السماوية البرهانية وتفقهها ٢٥

تعريف السلوك الشهودى والمشى النظرى المطلق ٢٥

وأما ما يرد على الاخذ بالسلوك الشهودى: ٢٧

أصل الدين وأساسه ٢٩

تمهيد: ٣٣

ما هو شان العقل البشرى والعقل الروائى فى طريق معرفة الواقعيات؟ ٣٤

ما هو طريق النيل الى ما هو حجة علينا، وكيف نفرق بين الحق والباطل؟ ٣٤

هل المعيار لمعرفة الحق هو الامام عليه السلام ام الامام هو معيار الحق؟! ٣٥

الدليل علي بعض مواضع المباحث الاعتقادية فى كتب أعلامنا المتقدمين ٣٥

حقيقة معنى العلم والمعرفة (وليس منها العلم الحضورى): ٣٥

إنه تعالى لا يدرك: ٣٥

الصانع تعالى يباين المصنوع ولا يشبهه شىء ذو مقدار وأجزاء وجهة: ٣٥

لا يكون الفعل إلا حادثا ٣٥

برهان وجوب وجود ماسوي الواحد تعالى بمحدث يباينه ٣٥

علم الله تعالى ومعناه وعمومه ٣٦

قدرته تعالى ومعناها وعمومها ٣٦

استحالة ما لا نهاية له ٣٦

لا يجتمع البدء مع عدم التناهي ٣٦

استحالة انقضاء ما لا نهاية له (حدوث العالم) ٣٦

احتياج المحدث إلى المحدث ٣٦

الحدوث هو علة الاحتياج ٣٦

الإمكان هو علة الاحتياج ٣٦

لا يعرف الله إلا بفعله من طريق الاستدلال وبطلان طريق الإلهام والتصفية ٣٦

الغرض من الخلق هو إيصال النفع إلى المخلوق وتعريض الثواب ٣٧

الفعل لا يكون إلا عن القادر المختار ٣٧

تأويل علم الله تعالى بنفسه ٣٧

إن الله تعالى قادر مختار ٣٧

إن الله تعالى مرید كاره ٣٧

- المحدث لا يكون محدثًا بالاختراع بل بالمباشرة أو التوليد..... ٣٧
- إنه تعالى واحد، ونفي التركيب..... ٣٧
- إنه تعالى قادر لنفسه..... ٣٧
- إن الله تعالى عالم لنفسه..... ٣٧
- بطلان قول من قال إنه تعالى جسم لا كالأجسام..... ٣٨
- معنى صفات الله تعالى وتمايز النفسى عن غير النفسى..... ٣٨
- امتناع قديم ثان..... ٣٨
- بطلان قاعدة الواحد..... ٣٨
- بطلان القول بالكثرة فى الوحدة..... ٣٨
- استحالة إيجاد الموجود..... ٣٨
- كل ممكن حادث..... ٣٨
- الإرادة حادثة، وامتناع كونها قديمة..... ٣٨
- إن الله تعالى لا يرى..... ٣٨
- إثبات حدوث ما سوي الواحد..... ٣٨
- إن إرادة الله تعالى نفس فعله..... ٣٨
- الإرادة لا يحتاج إلى محل..... ٣٩
- إبطال القول بقدم العالم..... ٣٩
- نحن مختارون..... ٣٩
- قبح تكليف ما لا يطاق..... ٣٩
- نفى الهبولا..... ٣٩
- برهان الوجوب والامكان..... ٣٩
- الوجود هو الثبوت لا غير..... ٣٩
- برهان اللم والين..... ٣٩
- أسماء الله توقيفية..... ٣٩
- الاختراع والتوليد والمباشرة..... ٣٩
- الاستدلال والتسليم والتقليد..... ٣٩
- المحدث هو ما لوجوده أول..... ٤٠

شأن العقل فى طريق معرفة الله تعالى..... ٤١

عظمة شأن العقل..... ٤١

العقل أو المعصوم؟!..... ٤٢

أبواب المعرفة:..... ٤٤

الدين بكماله هو معرفة الحجة لا غير.....٤٦

الدين علي أصل واحد.....٤٩